کارنامه چهل ساله رضا پهلوی: کوشش برای بازگشت نظام پادشاهی با کمک دولت‌های خارج

محمد سهیمی

هدف این مقاله، که حاصل یک پژوهش طولانی مدت است، مروری بر کارنامه ۴۰ ساله آقای رضا پهلوی است. از این به بعد از ایشان در این نوشته بعنوان پهلوی سوم یاد خواهد شد.

مقاله بر اساس دهها سند و منبع معتبر نوشته شده است. نگارنده نشان می‌دهد که پهلوی سوم، با وجود فقدان صراحت، خواهان بازگشت نظام سلطنتی به ایران و در نتیجه به قدرت رسیدن خود بعنوان پادشاه است. منتها، همانطور که مقاله نشان خواهد داد، چون پهلوی سوم دارای پایگاه اجتماعی مهمی در میان هموطنان ما نیست، امید ایشان این است که با مداخله آمریکا و متحدان آن در منطقه، یعنی عربستان سعودی و اسرائیل، به قدرت برسد.

به گمان نگارنده، مستقل از هر جنبه دیگری، پهلوی سوم به این سه دلیل قادر نخواهد بود که به سلطنت برسد:

- اول، مطابق قانون اساسی قبل از انقلاب، که پهلوی سوم بدان استناد می‌کند، او نمی‌تواند به پادشاهی در ایران برسد چون شهروند آمریکا شده است. در عین حال مطابق همان قانون اساسی فرزندان او هم که در خارج از ایران متولد شده‌اند قادر نخواهند بود پادشاه و یا ملکه ایران شوند.
- دوم، در حال حاضر دولت آقای ترامپ سخت‌ترین تحریم‌های اقتصادی را به مردم و ایران تحمیل نموده است. این تحریم‌ها قادر نخواهند بود که رژیم جمهوری اسلامی را سرنگون کنند. در نتیجه تنها راه باقی مانده حمله نظامی است که حتی اگر موفقیت‌بار باشد، ایران را چنان ویران خواهد نمود که پادشاهی بر آن نه دلپذیر و نه ممکن خواهد بود.
- سوم، همانطور که در این مقاله نشان داده خواهد شد، فدرالیسم بر اساس "ملت‌های ایرانی" – مفهومی که جای بحث زیاد دارد – مورد حمایت پهلوی سوم است. حمله نظامی به ایران، و اتحاد برخی از گروه‌های سیاسی تجزیه طلب در میان برخی از اقوام ایرانی با آمریکا و متحدان بدین معنی خواهد بود که در نهایت ایران، دستکم آنطور که از چند صد سال پیش شناخته شده است، باقی نخواهد ماند که پهلوی سوم پادشاه آن باشد.

مقدمه

این مقاله درباره کارنامه آقای رضا پهلوی در طول ۴۰ سال گذشته است. پژوهش لازم برای آماده کردن این گزارش به دو دلیل انجام شد:

اول، مخالفت شدید آقای ترامپ با توافق هسته‌ای برجام که منجر به خروج غیر قانونی آمریکا از آن معاهده، و استعفای اعضای واقع بین دولت ایشان، نظیر آقایان رکس تیلرسون وزیر خارجه، جیمز متیس وزیر دفاع، و اچ ار مکمستر مشاور امنیت ملی آقای ترامپ، که همگی مخالف خروج از برجام بودند، شد. این استعفاها منجر به

انتصاب چهره‌های افراطی ماورای راست نظیر آقای مایک پامپئو به سمت وزیر خارجه و جان بولتون به سمت مشاور امور امنیت ملی آقای ترامپ، و برقراری دوباره شدیدترین تحریم‌های اقتصادی علیه ایران و مردم آن شده است، به طوری که بسیاری از تحلیلگران معتقدند دولت آقای ترامپ به دنبال سرنگونی جمهوری اسلامی است، هرچند که واشنگتن آنرا تکذیب می‌کند.

دلیل دوم، که در ارتباط تنگاتنگ با اولی است، چرخش صد و هشتاد درجه‌ای بخش فارسی زبان دستگاه تبلیغاتی آمریکا، نظیر "صدای آمریکا" و "رادیو فردا" است. خانم ستاره درخشش مدیر برنامه‌های فارسی صدای آمریکا با افراطی‌ترین سیاستمداران آمریکا، نظیر بولتون و الیوت آبرامز، مدیر بخش خاورمیانه شورای امنیت ملی آمریکا در دولت آقای جرج بوش پسر و یکی از چهره‌های اصلی ماجرای ایران-کنترا در دهه ۱۹۸۰ و همچنین یکی از سرسخت‌ترین مخالفین برجام و حامیان اسرائیل مصاحبه نمود. خانم درخشش همچنین با پهلوی سوم مصاحبه کرد، و برنامه‌های دیگر صدای آمریکا نیز تبلیغ برای او را آغاز نمودند. از طرفی دیگر، وبسایت‌های متعلق به دستگاه تبلیغاتی فارسی زبان آمریکا، مانند رادیو فردا و صدای آمریکا، نیز به تمجید از پهلوی سوم و خانواده او پرداختند، و بعنوان مثال عکس‌های دختران او را برای نمایش "مدرن" بودن خانواده پهلوی سوم در وبسایت‌های خود منتشر می‌کنند. رادیو فردا نیز با پهلوی سوممصاحبه نمود. این تحولات باعث شد که، با وجود این که اینک دو لابیگر طولانی مدت فرقه مجاهدین، یعنی بولتون و رودی جولیانی، در دولت آقای ترامپ حضور دارند، این تصور در میان بخشی از هموطنان خارج از کشور، و حتی در میان فعالان سیاسی، به وجود آید که "کاندیدای" آمریکا برای جایگزینی جمهوری اسلامی پهلوی سوم است. مصاحبه‌های اختصاصی صدای امریکا، رادیو فردا، بی بی سی، ایران اینترنشنال، و دیگران با پهلوی سوم و فرح پهلوی این نکته را در ذهن‌ها می‌نشاند که آنها دارای جایگاه ممتازی هستند و باید به چشم رهبری به آنان نگریست.

به همین دلیل، حتی آن بخش از فعالان سیاسی خارج از کشور که در گذشته دشمن خاندان پهلوی و سلطنت در ایران بودند، به پهلوی سوم ظاهراً نزدیک شده اند، چون گمان می‌کنند که پنجره‌ای برای حدود دو سال برای سرنگونی نظام ولایت فقیه توسط آمریکا باز شده است و سقوط نظام را حتمی می‌دانند، و برای محکم کردن پای خود ائتلاف‌های گوناگون تشکیل داده‌اند و کنفرانس‌های مختلفی برگزار نمودند، از جمله، بعنوان مثال، کنفرانس چند ماه پیش در لندن، که از پهلوی سوم نیز برای سخنرانی در آن دعوت کردند.

در نتیجه به گمان نگارنده حال که همه فعالان سیاسی سخت به جنب و جوش افتاده اند، بهتر است که نگاهی به کارنامه پهلوی سوم که از سال ۱۹۷۷ در آمریکا اقامت داشته است، انداخته شود تا مردم با این کارنامه آشنا شوند. هدف مقاله کنونی نگاهی جامع به این کارنامه است.

ولی قبل از اینکه کارنامه پهلوی سوم مرور شود، یک نکته باید ذکر شود. پر واضح است که حق همه، از جمله پهلوی سوم، است که فعال سیاسی باشند، با نظام ولایت فقیه مبارزه کنند، و غیره. ولی اگر کسی سودای رهبری دارد، حق مردم ایران، که در سخت‌ترین شرایط زندگی می‌کنند و منابع اطلاعاتی دقیق ندارند، نیز هست که از گذشته مدعیان رهبری آگاه شوند. هدف این مقاله روشنگری است و بس.

از تولد تا ترک ایران

پهلوی سوم که متولد ۹ آبان ۱۳۳۹ است، از زمان خردسالی بعنوان فرزند و جانشین پدر خود در نهایت رفاه زیسته است، به طوری که وقتی فقط شش سال داشت کاخ اختصاصی خودرا داشت که همان کوشک احمد شاهی در مجموعه کاخ‌های نیاوران بود. در آنجا معلم فرانسوی او، مادمازل ژوئل فوبه، به او آموزش می‌داد و در عین خردسالی چندین اجودان نیز داشت. پهلوی سوم دبستان و دبیرستان را در تهران گذراند و عضو تیم فوتبال دبیرستان خود نیز بود. آنطور که اولین دانشجوی دکتری نگارنده، که عضو تیم فوتبال دبیرستان خود در دهه ۱۳۵۰ بود و با تیم دبیرستان پهلوی سوم بازی می‌کرد، به نگارنده در سال ۱۳۶۵ [۱۹۸۶] گفت، «تیم مقابل حق نداشت دربرابر بازی رضا پهلوی دفاع کند، و حتی گاهی مواقع "اشتباهاً" توپ از دفاع به ایشان داده می‌شد که گل بزند».

اخیراً، یکی دیگر از هموطنان که از طرف "مدرسه ایران زمین، " که در آن زمان با دبیرستان پهلوی سوم مسابقه فوتبال داشتند، در آن مسابقه حضور داشت، آنچه را که دانشجوی دکتری نگارنده در ۱۹۸۶ گفته بود تائید نمود. ایشان نوشت، «دو نفر بازیکن تیم ملی [فوتبال] ایران جزو تیم رضا پهلوی بودند که کارشان فقط پاس دادن به ایشان بود تا رضا پهلوی مثلاً گل بزنند».

اینگونه رفتار با پهلوی سوم تا زمانی که محمد رضا شاه در قدرت بود ادامه داشت. بعنوان مثال، امیر اسد الله علم وزیر دربار شاه و احتمالا نزدیکترین شخص به او در جلد چهارم خاطرات خود در صفحه ۸۳ می‌نویسد، «در مورد پرواز والاحضرت همایونی [پهلوی سوم]؛ من عرض کردم مثل این که فرمودید سر و صدایی نشود، به این جهت من هم عریضه تبریکی که به والاحضرت عرض کردم نمی‌فرستم. فرمودند برعکس بفرستید، خود روزنامه‌ها چیزی ننوشتند. به این جاکش‌ها [روزنامه نگاران] بگو، پرواز ولیعهد کشور حتی از خبر یک چاقوکشی هم کمتر است که هیچ نمی‌نویسید؟ نمی‌خواهیم فشار بیاوریم، بالاخره حیای گربه کجاست؟» ظاهرا شاه ناراحت بود که چرا مطبوعات تحت کنترل خود او اولین پرواز پسر ارشد او را با آب و تاب گزارش نداده و تحسین نکرده بودند.

تحصیلات

پهلوی سوم بعد از دریافت دیپلم خود از دبیرستان و همچنین آموزش‌های مقدماتی در پایگاه هوایی وحدتی در دزفول، در سال ۱۳۵۶ [۱۹۷۷] به آمریکا رفت تا در زمینه خلبانی هواپیمای جنگنده آموزش ببیند. او در ابتدا یک سال در کالج ویلیامز در ویلیامزتاون در ایالت ماساچوستز بود، و بعد به پایگاه هوایی ریس در شهر لابک تکزاس رفت و گواهینامه آموزش خلبانی را در ماه مارس ۱۹۷۹ دریافت کرد.

درباره تحصیلات دانشگاهی پهلوی سوم، گفته می‌شود که او مدرک کارشناسی، یا لیسانس، در رشته علوم سیاسی را از دانشگاه کالیفرنیای جنوبی در شهر لوس آنجلس در سال ۱۹۸۵ دریافت نموده است، ولی چگونگی دریافت این مدرک تحصیلی دستکم بر این نگارنده روشن نیست. در ابتدا گفته می‌شد که او در دانشگاه حضور پیدا کرد و تحصیل نمود. هیچ مدرکی از حضور رضا پهلوی در این دانشگاه وجود ندارد. بعد گفته شد که پهلوی سوم لیسانس خودرا از طریق مکاتبه‌ای دریافت نمود. تا جایی که نگارنده آگاه است دانشگاه کالیفرنیای جنوبی هیچگاه چنین برنامه‌ای برای دوره لیسانس نداشته است، و اصولاً بر طبق قوانین این دانشگاه دانشجو باید در دو سال پایانی دوره لیسانس در دانشگاه حضور داشته باشد. در حال حاضر دانشجویان واجد شرایط قادرند که از این دانشگاه از طریق

یعنی بدون حضور در دانشگاه، مدرک تحصیلی دریافت کنند [تمامی کلاس‌ها ضبط می‌شوند که Online ،اینترنت دانشجو قادر است آنها را از هر جایی تماشا کند] ولی، اولا، این دوره‌ها برای فوق لیسانس، یا کارشناسی ارشد است .و، ثانیا، حتی حالا هم برای علوم سیاسی چنین برنامه اینترنتی در دانشگاه کالیفرنیای جنوبی وجود ندارد

یک نکته باید در اینجا ذکر شود. در سال ۱۹۷۳ دولت محمد رضا شاه هفت میلیون دلار به دانشگاه کالیفرنیای جنوبی هدیه داد. خوانندگان گرامی توجه کنند که ۷ میلیون دلار در سال ۱۹۷۳ معادل چیزی نزدیک به ۴۰ میلیون دلار در حال حاضر است که یکی از بزرگترین هدایا به یک دانشگاه محسوب می‌شود. بر طبق توافق با دولت ایران در آن زمان این دانشگاه "کرسی استادی آریامهر در مهندسی نفت" را تاسیس نمود که به استادان ممتاز آن رشته تعلق بگیرد. همچنین هر سال تعدادی دانشجوی ایرانی این رشته به این دانشگاه می‌آمدند تا در دوره کارشناسی ارشد مهندسی نفت تحصیل کنند و هزینه ثبت نام آن از محل درامد آن ۷ میلیون دلار تامین می‌شد. بعد از انقلاب ایران دانشگاه کالیفرنیای جنوبی نام آن کرسی استادی را به "کرسی استادی شرکت ملی نفت ایران در مهندسی نفت" تغییر داد، در حالی که هیچگونه رابطه‌ای بین دانشگاه و شرکت ملی نفت ایران وجود نداشت و ندارد، و اصولا به دلیل تحریم‌های اقتصادی آمریکا علیه کشور نمی‌تواند وجود داشته باشد. شرکت ملی نفت هم در دهه ۱۹۸۰ از دانشگاه کالیفرنیای جنوبی خواست که پول را به ایران پس دهد، ولی موفق به استرداد آن نشد. از زمان تاسیس این کرسی .استادی چهار استاد امریکایی به ترتیب صاحب آن شدند

فوت محمد رضا شاه و اعلام پادشاهی پهلوی سوم

محمد رضا شاه در ۵ مرداد ۱۳۵۹ در قاهره درگذشت. در ۹ آبان همان سال، زمانی که به ۲۰ سالگی رسیده بود، پهلوی سوم در کاخ کوبه در قاهره خودرا شاه ایران اعلام کرد، و حتی این اعلام را"وظیفه خود "قلمداد نمود. در مصاحبه‌ای با یک روزنامه نگار آلمانی، خانم اندریا کلادیا هافمن، به ایشان گفت، «این مراسم [مراسم اعلام پادشاهی پهلوی سوم] در بیستمین زادروز من [در آبان ۱۳۵۹] برگزار شد. طبق قانون اساسی [لغو شده مشروطه] ما [که محمد رضا شاه با دیکتاتوری خود آنرا تبدیل به یک کاغذ بی ارزش کرده بود] می‌بایستی به این سن رسیده باشم تا بتوانم شاه شوم. البته بعد می‌بایست در مجلس ایران [که دیگر وجود نداشت] هم سوگند پادشاهی یاد می‌کردم. «.بنا بر این می‌توان گفت که بنا به قانون شاه ایرانم

این ادعا هیچگونه اساسی ندارد، و دکتر محمد امینی پاسخ بسیار زیبا و مستندی به پهلوی سوم دادند: «بنا بر کدام قانون؟ قانون اساسی مشروطه ایران که در راهش جان فشانی‌ها شد و خاندان ایشان به آن جفا کردند؟ در کجای آن قانون اساسی آمده است که می‌توان در مراسمی در یک کشور خارجی شاه قانونی ایران شد و هر آینه بخت و اقبال یاری نمود "بعد می‌بایست در مجلس ایران هم سوگند" خورد؟ مجلسی که دیگر در میان نبوده و نیست، و در آینده هم، دستکم بر پایه قوانین یکصد سال پیش، در میان نخواهد بود؟ اصل سی و نهم متمم قانون اساسی چنین است: "هیچ پادشاهی بر تخت سلطنت نمیتواند جلوس کند مگر اینکه قبل از تاجگذاری در مجلس شورای ملی حاضر شود وبا حضور اعضای مجلس شورای ملی و مجلس سنا و هیأت وزرا به قرار زیر سوگند یاد کند." آقای رضا پهلوی بر پایه کدام اصل نانوشته دیگری در قانون اساسی مشروطه به یکباره به این اندیشه افتاده‌اند که "بنا بر قانون شاه ایرانم"؟ اگر پایان یافتن پادشاهی احمد شاه به زور ماده واحده و در پناه بیم و هراس نمایندگان [مجلس] از واکنش

حضرت اشرف، رئیس الوزرا [پدر بزرگ پهلوی سوم]، قانونی بوده باشد، که به باور من [محمد امینی] بوده، چرا «رای میلیون‌ها مردم به پایان پادشاهی قانونی نیست؟

نکته مهم دیگر این است که محمد رضا شاه دارای وصیت نامه سیاسی نبود که در آن صریحا گفته شده باشد که رضا پهلوی باید جانشین او شود، و حتی برخی از اقوام همسر ایشان گفته‌اند که محمد رضا شاه برادر جوان پهلوی سوم، یعنی مرحوم علیرضا پهلوی را ترجیح می‌داد که معتقد بود دارای هوش و ذکاوت بیشتری از پهلوی سوم است[اگرچه در مراسم ختم مرحوم برادر خود، پهلوی سوم فقط به هنر لطیفه گفتن و ادای دیگران را دراوردن برادر خود اشاره نمود]. آنطور که دکتر عباس میلانی در کتاب خود "شاه" (صفحه ۵۴۱) می‌نویسد، « شاه به دلایلی که هرگز روشن نشد، وصیت نامه سیاسی‌ای از خود بجا نگذاشت. پس از مرگ شاه ملکه بر آن شد که وصیت نامه‌ای بجا ولی به نام شاه تدوین کند. می‌گفت، «از آنجا که در واپسین روزهای زندگی اش همواره در کنار او بودم و از کنه افکارش خبردار بودم وظیفه خود دانسته که وصیت نامه‌ای برای او و بجای او تدوین کنم. » البته این توضیح اجمالی ولی به غایت مهم در زیرنویسی در واپسین خاطرات ملکه آمده و اگر کسی به نص ظریف عبارات توجه نکند در نمی‌یابد که آنچه به عنوان وصیت سیاسی شاه شهرت گرفته در واقع برساخته ذهن ملکه و قلم تنی از نزدیکان او بود. برخی از نزدیکان شاه، به ویژه اردشیر زاهدی، مخالف تهیه چنین متنی بودند. می‌گفتند، نباید، به جای شاه متنی چنین مهم تدوین و به مردم ارائه کرد. در هر حال، در واپسین عبارات متن آمده بود که «ولیعهد جوان را به خدا و به ملت بزرگ ایران می‌سپرد».

دهه ۱۹۸۰: "رادیو نجات ایران" و طرح کودتا با کمک اسرائیل و عربستان

بعد از اعلام پادشاهی خود در ۱۳۵۹، پهلوی سوم فعالیت‌های سیاسی خودرا آغاز نمود. در آبان ۱۳۵۸ دکتر علی امینی "جبهه نجات ملی" را تشکیل داد. این "جبهه" در آغاز قرار بود که دربرگیرنده همه نیروهای اپوزیسیون جمهوری اسلامی باشد، ولی به تدریج در خدمت هواداران سلطنت درآمد. در مهر ماه ۱۳۶۱ این "جبهه" یک رادیو نیز در قاهره به نام "رادیو نجات ایران" با کمک آمریکا و رژیم انور سادات رئیس جمهور وقت مصر راه اندازی کرد که روزانه چهار ساعت برنامه‌های فارسی در مخالفت با جمهوری اسلامی پخش می‌کرد. در کتاب "پس از سقوط: سرگذشت خاندان پهلوی در دوران اوارگی" آقای احمد علی مسعود انصاری، پسر خاله خانم فرح پهلوی می‌نویسد، « فعالیت های شاپور بختیار که مدعی مشروطه سلطنتی بود هم **با**]"جبهه نجات ملی [**"**هم خوانی داشت، لذا بختیار هم بیشترین مراوده را با این مجموعه داشت... قرار بود که فرح]پهلوی [از پنج میلیون دلاری که از اشرف]پهلوی [گرفته بود، بیشترین هزینه رادیو نجات را تأمین کند که به دلایلی که نمی دانم چنین نکرد. بعد قرار شد رضا]پهلوی [ماهی صدهزار دلار را از طریق کامبیز آتابای که مسئولیت آن را داشت به رادیو بدهد... چند ماهی از جانب رضا]پهلوی [به این رادیو پول می دادم تا آنکه از فعالیت رادیو و نحوه ی خرج پول نزد رضا]پهلوی [شکایت شد و پس از مدتی کمک شاهزاده به آن قطع شد.» هم آقای انصاری در کتاب خود و هم منابع دیگر گزارش دادند که "جبهه نجات ملی" ماهی ۱۸۰ هزار دلار از سازمان سیا پول دریافت می‌نموده است که بر سر تقسیم آن بسیار دعوا بوده است.

در کتاب "مثلث ایرانی: داستان ناگفته نقش اسرائیل در ماجرای ایران-کنترا" دیپلمات اسراییلی آقای سموئل سگف می‌نویسد که در سال ۱۹۸۲ اریل شارون وزیر دفاع وقت اسرائیل طرحی را مورد حمایت قرار داد که بر طبق قرار بود آن در ایران کودتا شود، و نیروهای آموزش دیده به داخل ایران روند تا جمهوری اسلامی را سرنگون کنند. بر طبق این طرح که توسط ویلیام کیسی مدیر وقت سازمان سیا نیز تصویب شده بود، میلیون‌ها دلار اسلحه در اختیار کودتا گران قرار می‌گرفت. طرح در اصل توسط یاکف نیمرودی، وابسته نظامی اسرائیل در تهران قبل از انقلاب پیشنهاد شده بود، که بعد از بازنشستگی از ارتش اسرائیل دلال اسلحه شده بود. بر طبق این کتاب (صفحه‌های ۶ تا ۱۱) و همچنین گزارش سال ۱۹۸۸ روزنامه لوس آنجلس تایمز، پهلوی سوم به نیمرودی تلفن می‌کند و از او دعوت می‌کند که به مراکش برود، جایی که در آن زمان خاندان پهلوی زندگی می‌کرد. نیمرودی نیز به همراه ادالف شوییمر بازرگان اسراییلی به مراکش می‌رود، و در آنجا مورد استقبال سپهبد سعید رضوانی، که با ارتشبد بهرام اریانا "ارتش ازادیبخش ایران" را در خارج تشکیل داده بود، و یک نماینده سازمان اطلاعاتی مراکش قرار می‌گیرد. بر طبق کتاب آقای سگو و گزارش روزنامه لوس آنجلس تایمز، نیمرودی و شوییمر سه روز در مراکش اقامت داشته و در طول آن سه بار با پهلوی سوم و مشاوران او، از جمله سپهبد رضوانی، ارتشبد فریدون جم، و سرهنگ (محمد رضا؟) اویسی فرزند ارتشبد غلامعلی اویسی دیدار نمودند که در طول این دیدارها طرح کودتا ریخته شد.

نیمرودی سپس با عدنان خاشقجی (عموی جمال خاشقجی که در سال ۲۰۱۸ در کنسولگری عربستان سعودی در استانبول ترکیه به دستور محمد بن سلمان قطه قطعه شد)، که او هم دلال اسلحه بود و با منوچهر قربانیفر دلال اسلحه ایرانی روابط نزدیک داشت، ملاقات می‌کند. خاشقجی قول می‌دهد که حمایت مالی خاندان سلطنتی عربستان را نیز برای آن کودتا بدست آورد و بدست آورد. سلطان فهد پادشاه وقت عربستان که روابط نزدیکی با خاشقجی داشت قول داد که هزینه عملیات را فراهم کند. خاشقجی با شارون نیز ملاقات می‌کند. اگرچه شارون در ابتدا مردد بود که این طرح موفق خواهد بود، ولی در نهایت قبول کرد که به کودتاچی‌ها اسلحه دهد. جعفر نمیری، رئیس جمهوری وقت سودان نیز قبول کرده بود که با دریافت میلیون‌ها دلار اجازه دهد تا نیروهای لازم برای کودتا و سپس هجوم به ایران در آنجا آموزش ببینند. همچنین قرار بود که دولت انور سادات مصر آنتن و تبلیغات را تامین کند، و اسرائیل علاوه بر اسلحه اطلاعات استراتژیک و جاسوسی را تامین کند.

کودتاهیچگاه به مرحله اجرا نرسید. دلیل آن این بود که اسرائیل با فرماندهی شارون در ۱۹۸۲ به لبنان هجوم برد و تا بیروت پیش رفت. در سپتامبر ۱۹۸۲ در حالیکه اردوگاه‌های فلسطینیان در آنجا در محاصره اسرائیل بودند، نیروهای فاشیستی فالانژ لبنان که متحد اسرائیل بودند به اردوگاه‌های صبرا و شتیلا رفتند، و تعداد زیادی از کودکان، نوجوانان، زنان و پیرمردان را کشتار کردند. مدتی کوتاه بعد از آن کشتار شارون طرح کودتا را تصویب کرد، ولی بعد به دلیل مسئولیت خود در قبال کشتار فلسطینیان مجبور به استعفا شد. جانشین او، موشه ارنز، موافق آن طرح نبود، و در نتیجه آن طرح اجرا نشد.

این نکته باید یادآوری شود که "ارتش ازادیبخش ایران" که توسط ارتشبد اریانا، ارتشبد اویسی، سپهبد رضوانی، و دیگران سازماندهی داده شده بود و در ترکیه مستقر بود، از طرف سازمان سیا و دیگر سازمان‌های جاسوسی

غرب مورد حمایت قرار گرفته بود. این فرماندهان ارتش محمد رضا شاه همگی به پهلوی سوم وفادار بودند و هدف آنها احیای سلطنت و به قدرت رساندن پهلوی سوم بود.

رابطه با سازمان سیا و پنتاگون

بر طبق گفته آقای احمد علی مسعود انصاری پسر خاله خانم فرح پهلوی در کتاب‌های"من و خاندان پهلوی" (صفحه‌های ۲۲۳ و ۲۲۴) و "ناگفته‌هایی از تاریخ معاصر" (صفحه‌های ۱۲۲ و۱۲۳)، از ۱۹۸۴ تا اواخر۱۹۸۸، در دوران ریاست جمهوری آقای رانالد ریگان، سازمان سیا ماهی ۱۵۰ هزار دلار در اختیار پهلوی سوم قرار می‌داد. یکی از مشاوران پهلوی سوم آقای شهریار آهی بود که اکنون نیز در اپوزیسیون سلطنت طلب بسیار فعال است. آقای انصاری اخیراً در مصاحبه‌ای گفتند (از دقیقه ۱۰:۳۰ به بعد)، «شهریار آهی در آن زمان دائما به من می‌گفت که من [آهی] مامور سیا هستم.» چون آقای انصاری با گرفتن پول از سازمان سیا مخالف بودند، آهی حسابی افتتاح می‌کند، و آقای انصاری هر سه ماه یکبار ۵۰۰۰۰ به آن Swiss-Kredit در ۱۰۴۷۵۹۰۲۱ FED به شماره حساب پول می‌ریختند تا حقوق تعدادی از کارمندان پهلوی سوم از آن پرداخت شود، به طوری که بتوانند ادعا کنند که آنها حقوق خودرا از پهلوی سوم دریافت می‌کردند، نه سازمان سیا.

آقای انصاری در دو مصاحبه، یکی در سال ۱۳۹۱ و دیگری در سال ۱۳۹۷، چگونگی ملاقات پهلوی سوم با ویلیام کیسی، مدیر وقت سازمان سیا، که منجر به پرداخت آن مبلغ ماهانه شد، را توصیف نمودند که با یکدیگر تطابق کامل دارد. ایشان در مصاحبه ۱۳۹۷ چنین گفتند:

«در سال‌های ۱۹۸۲ و ۱۹۸۳ میلادی که رضا پهلوی در مراکش بود، تعدادی از آشنایان سعی در آوردن و معرفی ماموران سازمان سیا و ملاقات ایشان با او داشتند و حتی رقابت شدیدی میان ایشان در این مورد درگرفته بود. من به رضا پهلوی پیشنهاد کردم که باید از این بازی خارج شود و شأن خود را حفظ کند، و اگر علاقه‌ای به دیدن فردی از سازمان سیا را دارد بهتر است با رییس این سازمان آقای ویلیام کیسی ملاقات کند. او قبول کرد. من این موضوع را با دکتر غلامحسین کاظمیان که مسئول کارهای سیاسی او در آمریکا بود مطرح کردم. وی دوستی به نام آقای Marion Smoak که دیپلمات بودند داشت که از دوستان نزدیک آقای ریگان رییس جمهوری وقت مرین اسموک آمریکا و اطرافیان ایشان بود. در سفر رضا پهلوی در سال ۱۹۸۳ به آمریکا، آقای اسموک ناهاری در کلوب درایالت مریلند آمریکا ترتیب داد که درآن، آقایان کیسی، مایکل دیور] معاون رئیس کارکنان کاخ Chevy Chase سفید در آن زمان [، دیک] ریچارد[هلمز]مدیر سازمان سیا از ۱۹۶۶ تا ۱۹۷۳ و سفیر آمریکا در ایران از ۱۹۷۳ تا ۱۹۷۶ [و عده‌ای دیگر از جانب آمریکایی‌ها، و همچنین من، آقایان دکتر غلامحسین کاظمیان، احمد اویسی، و شهریار آهی حضور داشتند. بعد از آن ناهار، ملاقات‌های دیگری نیز میان آقایان رضا پهلوی و ویلیام کیسی در خانه‌ی آقای اسموک انجام گرفت. در سال ۱۹۸۴ آقای پهلوی به من گفت که آقای کیسی پیشنهاد پرداخت ماهی ۱۵۰ هزار دلار را به ایشان کرده است. من با اصل پول گرفتن ایشان از سازمان سیا مخالفت، و به ایشان گوشزد کردم که پدرش تا روز فوت به دلیل نقش خارجی در واقعه‌ی ۲۸ مرداد، مورد انتقاد مردم ایران بوده است؛ و پیشنهاد من برای انجام ملاقات با رییس سیا برای این نبود که از این سازمان پول بگیرد، بلکه هدف در مرحله‌ی اول خلاص شدن از فشار اطرافیان رضا پهلوی، برای آوردن افراد مختلف این سازمان به داخل تشکیلات ایشان بود؛ و دوم

اینکه فکر می‌کردم اگر او علاقه به داشتن رابطه با این سازمان دارد، این رابطه باید مطابق شأن او و تنها در حد مشورتی باشد.آقای رضا پهلوی استدلال مرا قبول نکرد. من نیز با اینکه در آن زمان هم مسئول امور مالی شخصی او بودم و هم مسایل مالی فعالیت‌های سیاسی او را سرپرستی می‌کردم، از گرفتن آن پول اجتناب کردم. بنابراین مسئولیت گرفتن این پول به آقای شهریار آهی واگذار شد و تا جایی که می‌دانم پرداخت آن تا سال ۱۹۸۸ ادامه داشت.»

آقای انصاری در فصل سوم کتاب خود، "من و رضا" که در حقیقت دنباله کتاب "من و خاندان پهلوی" است، توضیح می‌دهند که ۱۵۰هزار دلار در ماهی که سازمان سیا پرداخت می‌کرد به حسابی به نام پهلوی سوم ریخته می‌شد. بر طبق توافق باید ماهی ۵۰۰۰۰ دلار به پرویز ثابتی، "مقام امنیتی" زمان محمد رضا شاه و مدیر شکنجه گران ساواک، پرداخت میشد. در همان فصل آقای انصاری اسامی دیگر نزدیکان پهلوی سوم، از قبیل آهی، محمود فروغی، علی حیدر شهبازی، سیروس پرتوی، و دیگران را که همگی از همان حساب پهلوی سوم حقوق دریافت می‌کردند ذکر می‌کند. چون حساب به نام پهلوی سوم بود، این افراد می‌توانستند ادعا کنند که حقوق خودرا از او دریافت می‌کردند.

در باره رابطه سازمان سیا با سلطنت طلبان، و همچنین خود پهلوی سوم، منابع معتبر امریکایی نیز وجود دارند. می‌نویسد که مشاور مالی رضا پهلوی دریافت Cover Capital ،آقای اندرو فریدمن در صفحه ۲۴۷ کتاب خود ۱۵۰هزار دلار در ماه [از سازمان سیا] را تائید کرده است. آقای فریدمن همچنین می‌نویسند که اصولا «یک دلیل در آیالت ویرجینیا ساخت این بود که فقط ۱۰ Great Falls مهم که پهلوی جوان منزل خود [در دهه ۱۹۸۰] را در دقیقه از لنگلی [در ویرجینیا، جایی که مقر سیا است] فاصله داشت، و در آن زمان او حقوق ماهانه از سیا می‌گرفت. بعد از یک ملاقات با بیل [ویلیام] کیسی [مدیروقت سازمان سیا] در مراکش همکاری که رضا پهلوی آنرا "همکاری دوطرفه اطلاعاتی...برای سود دو طرف" نامید آغاز شد.»

در ۱۹ نوامبر ۱۹۸۶، آقای باب ودوارد روزنامه نگار مشهور روزنامه واشنگتن پست (که به همراه آقای کارل برنستین کاشف واقعه واترگیت بود که باعث سقوط آقای ریچارد نیکسون شد، و کتاب اخیر ایشان راجع به آقای ترامپ بسیار سر و صدا کرد) در آن روزنامه چنین نوشت: «نزدیک به ۶ میلیون دلار به گروه‌های تبعیدی [سلطنتی] پول داده شد که هزینه یک ایستگاه رادیو ضد خمینی در قاهره بود [مدیر سلطنت طلب آن ایستگاه رادیو دکتر منوچهر گنجی، یکی از وزرای دولت شاه بود؛ او حال بازنشسته شده است]، و همچنین یک دستگاه مینیاتوری پخش تلویزیونی به آنها داده شد که دوماه قبل [یعنی در سپتامبر ۱۹۸۶] پهلوی سوم از آن استفاده نمود و پیامی به داخل ایران فرستاد که در آن گفت که [به ایران] باز خواهد گشت.» در ۱۹ نوامبر ۱۹۸۶ روزنامه لوس انجلس تایمز نیز گزارشی درباره این موضوع منتشر نمود.

گزارش آقای ودوارد در "گزارش کمیسیون تاور" که برای بررسی ماجرای ایران-کنترا به ریاست سناتور جان تاور تشکیل شده بود نیز تائید شد. بر طبق این گزارش سازمان سیا برنامه‌های داخلی تلویزیون ایران را مختل نمود تا پهلوی سوم بتواند پیام خودرا قرائت کند. این اتفاق در ساعت ۹ شب جمعه ۱۴ شهریور ۱۳۶۵ (۵ سپتامبر ۱۹۸۶)

روی داد. ناگهان برنامه‌های کانال‌های ۱ و ۲ تلویزیون در ایران توسط سازمان سیا مختل شد تا پهلوی سوم بتواند پیام ۱۱ دقیقه‌ای خودرا به داخل ایران بفرستد.

در سال ۱۹۸۹ حتی خود پهلوی سوم انکار نکرد که برخی از کمک‌هایی که به او برای فعالیت‌هایش داده می‌شود، ممکن است بطور غیر مستقیم از دولت آمریکا و سازمان سیا باشد. وقتی از او درباره این موضوع سوال شد، در مصاحبه‌ای با روزنامه لوس آنجلس تایمز، چنین گفت: «ممکن است گروه‌های مختلف سیاسی [اپوزیسیون در غرب] که در صحنه حضور دارند] و از او حمایت می‌کنند[ارتباطها و تماس‌هایی با دولت‌های مختلف جهان داشته باشند، که مسلما آمریکا در میان آنها است.» وقتی از سازمان سیا درباره این موضوع سوال شد، سخنگوی آن پاسخ داد، «ما اینگونه موضوع‌ها درباره امور اطلاعاتی را نه تکذیب می‌کنیم و نه تأیید».

در ۶ ماه مارس ۲۰۰۶ خانم کانی براک در مجله معتبر "نیویورکر" چنین نوشت: «برای چند سال در دهه ۱۹۸۰ پهلوی [سوم] از سیا پول می‌گرفت که با ماجرای ایران-کنترا قطع شد».

دریافت کمک از عربستان سعودی

در صفحه ۱۵۹ کتاب "من و خاندان پهلوی" آقای انصاری ذکر می‌کند که در سالهای ۱۹۸۰ و ۱۹۸۱ عربستان سعودی مبلغ هفت میلیون دلار به پهلوی سوم کمک مالی نمود. آقای انصاری همچنین ذکر می‌کند که عربستان نیز مبلغ ۱۰۰ هزار دلار در سال ۱۹۸۶ به پهلوی سوم پرداخت نمود. در مقاله خانم کانی براک در مجله نیویورکر که در بالا ذکر شد آقای فریدون هویدا، برادر مرحوم امیر عباس هویدا و سفیر محمد رضا شاه در سازمان ملل، به خانم براک می‌گوید که اطلاع دارد که پهلوی سوم «در ملاقات‌هایی که با امیر کویت، امیر بحرین، پادشاه مراکش، و خاندان سعودی داشته از آنها تقاضای کمک مالی نمود و مبالغی نیز دریافت نمود»، نکته‌ای که با آنچه که آقای انصاری در کتاب خود نوشته است، تطابق دارد.

اعلام دریافت کمک مالی از سازمان سیا و عربستان توسط آقای انصاری در سال ۲۰۱۸ نیز بار دیگر انعکاس داشت.

دهه ۱۹۹۰

دهه ۱۹۹۰ دهه خوبی برای پهلوی سوم نبود، و فعالیت‌های ایشان بسیار کم شد. دلایل زیادی برای کم شدن فعالیت‌ها وجود داشت. جنگ با عراق بدون سرنگونی جمهوری اسلامی خاتمه یافته بود. اگر امیدی هم به عراق بود، با هجوم آن به کویت در سال ۱۹۹۰ و سپس شکست سنگین و اخراج آن از آن کشور توسط آمریکا و متحدان در آغاز سال ۱۹۹۱، رژیم صدام حسین به شدت محدود شد و عراق تحت شدیدترین تحریم‌های اقتصادی قرار گرفت. بسیاری از افسران ارتش شاهنشاهی که در دهه ۱۹۸۰ هنوز امید به سرنگونی جمهوری اسلامی داشتند در دهه ۱۹۹۰ یا از دنیا رفتند، و یا خیلی کهنسال شده بودند.

در عین حال پیروزی آقای سید محمد خاتمی در انتخابات ریاست جمهوری سال ۱۹۹۷؛ پیروزی اصلاح طلبان در انتخابات دوره اول شوراهای شهر در ۱۹۹۸ و در انتخابات مجلس ششم در سال ۲۰۰۰، و رسانه‌های نسبتا آزاد سه سال اول ریاست جمهوری آقای خاتمی این امید را در ایران به وجود آورده بود که نظام سیاسی به طرف اصلاحات

عمیق پیش خواهد رفت، و در نتیجه در آن زمان جایی برای اپوزیسیون سرنگونی‌طلب خارج از کشور، و شخص پهلوی سوم وجود نداشت.

از سال ۲۰۰۰ تا جنبش سبز

هر چه سالهای دهه ۱۹۹۰ برای جاه طلبی‌های پهلوی سوم دهه ناامید کننده‌ای بود، آغاز هزاره سوم در سال ۲۰۰۰ برای پهلوی سوم امیدوار کننده می‌آمد.

هجوم آمریکا به عراق و امید به سرنگونی جمهوری اسلامی

در ماه مارس سال ۲۰۰۰ آقای ضیا آتابای که در دوران قبل از انقلاب خواننده نسبتا شناخته شده‌ای در ایران بود، رسانه ماهواره‌ای "تلویزیون ملی ایران" را در جنوب کالیفرنیا راه اندازی نمود. به دنبال آن تلویزیون‌های دیگری نیز آغاز بکار نمودند. با یک و یا دو استثنا این تلویزیون‌ها همگی مخالف جمهوری اسلامی و سلطنت طلب بودند، و در نتیجه بازار مصاحبه‌های آنها با پهلوی سوم گرم شد، و به او هم این فرصت را داد که باردیگر خودرا به مردم معرفی کند. هرچند در ماه مارس سال ۲۰۰۰، اصلاح طلبان ایران به دنبال پیروزی‌های بزرگ خود در سال ۱۹۹۷ با انتخاب آقای سید محمد خاتمی، و انتخابات دوره اول شوراهای شهر در پاییز ۱۹۹۸، انتخابات مجلس ششم را نیز بردند، و به نظر می‌رسید که فضای سیاسی در ایران به تدریج در حال باز شدن بود، تلویزیون‌های ماهواره‌ای دستکم این امکان را به پهلوی سوم داد که مطرح باشد.

در ۱۴ فوریه سال ۲۰۰۱، یعنی روز عشاق، پهلوی سوم برای یک سخنرانی در انستیتوی واشنگتن برای سیاست خاور نزدیک، که بازوی پژوهشی لابی اسرائیل یعنی ایپک است، حضور پیدا کرد. ولی سخنرانی او موثر و قوی نبود. ایشان سخنرانی خود را با گفتن اینکه «اگر هر کدام از شماها قصد دارید همسر و یا دوست دختر خودرا امشب برای شام بیرون ببرید، امیدوارم برنامه ریزی از قبل کرده باشید و میز خودرا رزرو کرده باشید، چون من امروز صبح سعی کردم همین کار را بکنم، و اینطور که معلوم است امشب باید [در منزل] آشپزی کنم، » آغاز نمود. همانطور که خانم براک در مقاله خود در مجله نیویورکر گزارش داد، یکی از حضار در جلسه به خود گفت، «این آقا می‌خواهد جمهوری اسلامی را سرنگون کند، ولی قادر نیست یک میز در یک رستوران برای خود بگیرد؟»

ولی شاید آن زمان بخت با پهلوی سوم بود. تقریبا ۷ ماه بعد از آن سخنرانی ناامید کننده، حمله تروریستی ۱۱ سپتامبر اتفاق افتاد که نزدیک به سه هزار نفر را در آمریکا کشت. این حمله بهانه لازم را به دولت آقای جرج بوش پسر به همراه معاون او دیک چینی داد تا به هدف خود یعنی هجوم به عراق دست یابد، هرچند که عراق هیچ نقشی در آن حملات تروریستی نداشت. در ماه اوت سال ۲۰۰۲ نیز فرقه مجاهدین اطلاعات محرمانه‌ای را که اسرائیل در اختیار آنها قرار داده بود فاش نمود. بر طبق این اطلاعات، ایران در حال ساخت تاسیسات لازم برای غنی سازی اورانیوم در نطنز بود. این افشا گری که در فوریه سال ۲۰۰۳، یعنی فقط یک ماه قبل از هجوم آمریکا به عراق، توسط آقای خاتمی تائید شد، ایران را نیز در لیست هفت کشوری قرار داد که دولت آقای بوش پسر تصمیم گرفته بود در طول ۵ سال به آنها حمله کند (شش کشور دیگر عراق، سوریه، لیبی، لبنان، سومالی و سودان بودند). همه اینها دست به دست هم دادند و فرصتی را برای پهلوی سوم فراهم نمودند.

در همان روزی که حملات تروریستی به آمریکا اتفاق افتاد، پهلوی سوم در مصاحبه‌ای با رادیوی فارسی زبان در لوس آنجلس سخنی گفت که مضمون آن چنین بود: تروریسم مانند اختاپوس است. نقطه KIRN-۶۷۰ AM ضعیف اختاپوس چشم آن است. برای کشتن آن باید چشم آنرا زد. چشم اختاپوس تروریسم در تهران است.

این ادعای پهلوی سوم، که دعوت به حمله به تهران بود، خشم عظیمی را در میان ایرانیان برانگیخت. حتی بسیاری از سلطنت طلبان نیز آنرا محکوم نمودند. به علاوه، نه تنها گروه القاعده مسئولیت حملات را به عهده گرفته بود، نه تنها دولت آقای بوش پسر و وزیر خارجه آن آقای کالین پاول رسما القأعده را مسئول شناخته بودند، بلکه آقای خاتمی یکی از اولین رهبران جهان بود که این حمله را به آمریکا تسلیت گفت، و مردم در تهران با روشن کردن شمع همدردی خودرا با مردم آمریکا نشان داده بودند. نگارنده در همان زمان در یک مقاله با عنوان "پهلوی‌ها و تروریسم بین المللی" پاسخی قاطع به این جنگ طلبی در وبسایت Iranian.com) آن وبسایت تعطیل شد و حال وبسایت) منتشر نمود. اندکی بعد از آن مصاحبه پهلوی ،(دیگری با همان نام فعالیت دارد، ولی ارشیو وبسایت قدیمی را ندارد سوم به لوس آنجلس مسافرت نمود، و در دیدار با هواداران خود مخالفان خودرا تهدید نمود و اعلام نمود: «ما پس از کسب قدرت دم دروازه ورود به ایران جلوی شما را می‌گیریم».

بعد از هجوم آمریکا به عراق در ماه مارس سال ۲۰۰۳ و سرنگونی نسبتاً ساده رژیم صدام حسین، یک لطیفه در میان نئوکان‌ها و حامیان مداخله نظامی در خاورمیانه در کاخ سفید رایج شد: «همه به بغداد می‌روند، [ولی] مردان واقعی به تهران می‌روند» که معنی آن تشویق به حمله به ایران بود.

آن دوران اوج قدرت نئوکان‌ها در آمریکا بود، و تمامی آنها دائما مصاحبه‌های گوناگون داشتند و راجع به هجوم به ایران نیز صحبت می‌کردند. تمامی "تئوریسین"های جنگ با ایران در آن زمان – از قبیل ریچارد پرل که لقب او "شاهزاده سیاهی" بود، قبلا در دولت آقای رانالد ریگان معاون وزیر دفاع بود، و هم او بود که به **امیر عباس فخراور** که حال به پهلوی سوم نزدیک است، کمک کرد که به آمریکا بیاید؛ فرانک گفنی، اسلام-ستیز معروف که حال با مایک پامپئو وزیر خارجه آمریکا روابط نزدیک دارد؛ امیر طاهری، روزنامه نگار نئوکان ایرانی که دروغ او راجع به تصویب یک قانون در مجلس که هموطنان یهودی را ملزم می‌نمود که لباس مخصوصی بپوشند، افتضاح بزرگی بود؛ چارلز کراتهمر، که اخیراً فوت کرد و ادعا می‌نمود که ایران با سلاح هسته‌ای به آمریکا حمله خواهد کرد؛ مکس بوت، نئوکان دیگر که در مقاله‌ای خواهان بمباران ایران شد؛ مایکل روبین، یکی از سرسخت‌ترین هواداران هجوم به عراق که اخیراً میزبان پهلوی سوم در "امریکن اینترپرایز اینستیتوت" تیول نئوکان‌ها بود؛ دانیل پایپس اسلام-ستیز معروف، و جیمز ولزی، مدیر سازمان سیا در دو سال اول ریاست جمهوری آقای بیل کلینتن و یکی از هواداران حمله به عراق و همچنین به ایران – توسط یک شرکت به نام "بنادور اسوشیتز", که متعلق به خانمی بود به نام النا بنادور که زبان شناس بود و اصلا اهل پرو، نمایندگی می‌شدند. مشتری دیگر این شرکت چه کسی بود؟ پهلوی سوم. در آن زمان عکسی از یک مهمانی این شرکت روابط عمومی منتشر شد که پهلوی سوم را در میان این جنگ طلبان امریکایی در حال شادی و سرور نشان می‌داد. کار این شرکت این بود که برای مشتریان خود سخنرانی و مصاحبه ترتیب می‌داد.

در آن زمان سلطنت طلبان، و بخصوص شخص پهلوی سوم کوشش می‌کردند که از جوِ جنگی استفاده کنند، و پهلوی سوم دائما با تلویزیون‌های ماهواره‌ای مصاحبه داشت. خانم کانی براک روزنامه نگار مجله نیویورکر (در همان مقاله‌ای که در بالا بدان اشاره شد) درباره رابطه استفاده از جو جنگ در آن زمان توسط سلطنت طلبان چنین گزارش داد:

«یک تحلیلگر ایرانی به من [خانم براک] گفت، واکنش [در ایران] به مصاحبه‌های پهلوی سوم [در تلویزیون‌های ماهواره‌ای] به او این امکان را داد که بتواند ادعا کند که در ایران طرفدار دارد، و [به همین دلیل] سازمان سیا به او توجه کرد. نظر سیا این بود که عدم درگیری او در مسائل داخلی ایران ممکن است به سود او باشد. او فاسد نبود. کسی را نکشته بود، و شاید می‌توانست یک متحد کننده [مردم] باشد. [رضا] پهلوی و حلقه دور او از سخنرانی [جرج] بوش [پسر] در ژانویه سال ۲۰۰۲ [در جلسه مشترک مجلس نمایندگان و مجلس سنا]، که در آن او راجع به "محور شیطانی" شامل ایران، عراق، و کره شمالی صحبت نمود، بسیار به هیجان آمدند، و در ماه‌های بعد آن سال و اوایل سال ۲۰۰۳ حلقه دور او ملاقات‌هایی با مقامات دفتر معاون رئیس جمهور دیک چینی، شورای امنیت ملی و وزارت خارجه انجام دادند. ولی مرکز اصلی حمایت از آنها [پهلوی سوم] در پنتاگون بود، که مشغول آماده نمودن "رهنمودهای ریاست جمهوری برای امنیت ملی" بود. یک فعال سیاسی ایرانی [که خانم براک از ایشان نام نبرد] بخاطر آورد که در آن زمان چندین بار با کسانی که مشغول کار بر روی آن "رهنمود ها" بودند، از جمله لری [لارنس] فرنکلین، مسول میز ایران در پنتاگون؛ لادن ارچین، یک مقام ایرانی-امریکایی پنتاگون، ومایکل روبین، یک کارمند جوان پنتاگون که "رهنمود ها" را می‌نوشت، ملاقات نمود. [فرنکلین بعدها به جرم دادن اطلاعات گزارش‌های محرمانه پنتاگون درباره ایران به ایپک، بزرگترین لابی اسرائیل در آمریکا، محاکمه و محکوم شد. روبین، یکی از سرسخت‌ترین حامیان هجوم به عراق، مدتی در انستیتوی واشنگتن برای سیاست خاور نزدیک بود، و حال در امریکن اینترپرایز اینستیتو، تیول نئوکان ها، است. ارچین حال کار آزاد بعنوان مشاور امور تروریسم انجام می‌دهد.] به نظر می‌رسید که مقامات پنتاگون با دستیاران پهلوی [سوم] در تماس بودند. فعال سیاسی [به خانم براک] گفت، "احمد اویسی [برادر ارتشبد اویسی] چندین پیشنهاد را که [نزدیکان پهلوی سوم] بحث کرده بودند با من در میان گذاشت." وقتی این فعال سیاسی این پیشنهادها را با [مقامات پنتاگون] مطرح نمود، اشتیاق آن مقامات نشانه آن بود که گزارش در حال آماده شدن پنتاگون شامل رهنمودهای مفصلی برای فعال کردن نیروهای اپوزیسیون [جمهوری اسلامی] بود. قرار بود بودجه برای وسایل ارتباطی برای دانشجویان [معترض] در ایران؛ برای سازمان‌های غیر دولتی امریکایی و اروپایی [که در مورد ایران کار می‌کردند]؛ برای رشوه به افسران سپاه و بیطرف کردن آنها [در برخورد احتمالی نظامی با حاکمیت ایران]؛ برای بدست آوردن اطلاعات؛ برای تلویزیون‌های ماهواره‌ای ایرانی، و برای اپوزیسیون در تبعید اختصاص داده شود. در بهار سال ۲۰۰۳، بعد از هجوم به عراق، پهلوی سوم و حلقه کوچک دور او خیلی خوشحال بودند. یک نفر که روابط نزدیک با آنها داشت به من [خانم براک] گفت، "آنها خیلی جسور شده بودند، [چون] فکر می‌کردند که همین روزها به ایران باز خواهند گشت. به نظر می‌رسید که امریکایی‌ها به سادگی افغانستان و عراق را گرفته بودند، و مشغول بحث برای برگرداندن محمد ظاهر شاه، پادشاه سابق افغانستان، به قدرت در آن کشور بودند. وقتی ظاهر شاه در سال ۱۹۷۳ [با کودتا] سقوط کرد، محمد رضا شاه از او حمایت کرد. آنها [پهلوی سوم و گروه او] به این نتیجه رسیدند که آمریکا [پس از حمله به

ایران و تسخیر آن] رضا [پهلوی] را به قدرت خواهند رساند....." ریچارد هاس که [از سال ۲۰۰۱ تا ۲۰۰۳] مدیر برنامه ریزی وزارت خارج بود [و حال رئیس شورای روابط خارجی است] به یاد آورد که، "یکروز رضا [پهلوی] به دیدن من [در وزارت خارجه آمریکا] آمد. ما ملاقات دلپذیر ۴۰ دقیقه‌ای داشتیم. برای من روشن نبود که او واقعا طرفداران زیادی در ایران دارد.... من در یک گروه [در وزارت خارجه] بودم که معتقد بود باید با ایران کار کرد، و با آنها تأ جایی که مایلند گفتگو نمود و به آنها امتیازهای سیاسی داد، ولی فقط اگر آنچه که ما می‌خواستیم را [ایران] به ما می‌داد. معاون رئیس جمهور [دیک چینی] و وزیر دفاع آمریکا [دانالد رامسفلد] در گروهی دیگر بودند، و مسئله این بود که بسیاری در دولت [آمریکا، از جمله گروه دوم] معتقد بود باید در ایران "تغییر رژیم" انجام داد، «.چون تصور می‌کردند که [حاکمیت] ایران ضعیف است

بنیاد دموکراسی ایران" و رابطه با لابی اسرائیل در آمریکا"

خانم براک در همان مقاله خود در مجله نیویورکر می‌نویسد که آقای شهریار آهی، دوست و مشاور بسیار نزدیک پهلوی سوم، از اینکه آمریکا به ایران هجوم نبرد، بسیار متاسف بود و از ایشان نقل قول می‌کند که گفته بود: «ایران کشور بعدی [برای هجوم آمریکا به آن] بود، اگر تسخیر عراق واقعا آسان می‌بود.» احمد چلبی و گروه او "کنگره ملی عراق" را تشکیل داده بودند، و بنا بر این پهلوی سوم و آهی نیز در آن زمان " بنیاد دموکراسی ایران" را بود که دفاتر ARA Group International تشکیل دادند. ذکر این نکته نیز مهم است که آهی زمانی مدیر شرکت بود که اولین شرکت سرمایه گذاری بود که Estithmar آن در عربستان است. او همچنین بنیانگذار و مدیر شرکت دولت دوبی تاسیس نمود. بنا بر این، همانطور که ملاحظه می‌شود، پهلوی سوم و حلقه دور او همیشه روابط نزدیکی .با کشورهای عرب خلیج فارس داشته‌اند

در آن دوران، سال ۲۰۰۳، پهلوی سوم در کنگره آمریکا و در میان نئوکان‌ها هم طرفدار داشت. در یک سخنرانی در امریکن اینترپرایز اینستیتوت درباره برنامه هسته‌ای ایران در ۲ فوریه ۲۰۰۳ سناتور جمهوریخواه سم براونبک از کانزاس پیشنهاد نمود که ۱۰۰ میلیون دلار در اختیار اپوزیسیون ایرانی خارج از کشور قرار داده شود، تا بخصوص فعالیت‌های تلویزیون‌های ماهواره‌ای تقویت شود. در آن زمان پهلوی سوم و حامیان او برای سخت گیری علیه کشور سخت در کنگره آمریکا فعالیت و لابیگری می‌کردند. در ۳ مه سال ۲۰۰۳ کنفرانسی تحت عنوان "آینده ایران: ملاکراسی، دموکراسی، و جنگ با تروریسم " در همان امریکن اینترپرایز اینستیتوت برگزار شد که در آن .سناتور براونبک باردیگر سخنرانی نمود، و پیشنهاد کرد که ۵۰ میلیون دلار در اختیار اپوزیسیون قرار داده شود

قبل از سخنرانی ۳ مه، براونبک که از یک طرف متحد مسیحی‌های صهیونیست بود که حامی سرسخت اسرائیل هستند، و از طرف دیگر با ایپک روابط نزدیک داشت، لایحه‌ای – لایحه شماره ۸۲ – را در ۱۲ ماه مارس سال ۲۰۰۳ به سنای آمریکا برد که در آن سنای آمریکا از "ادامه خفقان و نقض حقوق شهروندان ایران، بخصوص زنان" ابراز تاسف نمود. سپس در ۸ آوریل همان سال براونبک یک بند الحاقی به قانون بودجه روابط خارجی برای سال ۲۰۰۴ پیشنهاد نمود که بر طبق آن آمریکا سالی ۵۰ میلیون دلار به اپوزیسیون ایران کمک مالی کند، که در حقیقت شبیه کاری بود که سنای آمریکا برای گروه چلبی انجام داده بود، و در حقیقت زبانی که در آن مورد استفاده قرار گرفته بود دقیقا شبیه زبان "قانون آزادی عراق" در سال ۱۹۹۸ بود که با امضای آقای بیل کلینتن سرنگونی

رژیم صدام حسین را به سیاست رسمی آمریکا تبدیل کرده بود. ایپک هم بلافاصله از آن بند الحاقی حمایت نمود [صفحه ۸] بند الحاقی بودجه را به "بنیاد دموکراسی ایران" می‌داد که برای تلویزیون‌های ماهواره‌ای و گروه‌های مختلف اپوزیسیون هزینه کند.

کمیته امور عمومی ایرانیان" (Iranian Jewish Public Affairs Committee–IJPAC یک هفته قبل از آن حضور پهلوی سوم در کنگره آمریکا را سازماندهی نمود. پهلوی سوم به کارکنان سنا اطمینان داد که با ("یهودی ایجاد "درجه‌ای از جدایی" بین اپوزیسیون و کنگره نگرانی‌های آنها درباره انعکاس این قانون و "بنیاد دموکراسی ایران" را برطرف خواهد نمود. البته همانطور که در بالا توصیف شد، رابطه بین پهلوی سوم، اسرائیل و نیروهای در همان زمان به مجله IJPAC حامی آن در واشنگتن چیز جدیدی نبود. آقای پویا دیانیم، مدیر شاخه لوس آنجلس گفت، «توافقی بین عقاب‌های دولت [بوش در رابطه با ایران]، گروه‌های یهودی، و حامیان ایرانی Forward هفتگی رضا پهلوی در حال ظهور است که برای "تغییر رژیم" در ایران کوشش کرده و فشار آورند.» پهلوی سوم پیشنهاد نمود که در همایش سالانه ایپک در ماه مه ۲۰۰۳ سخنرانی کند، که کارکنان ایپک را مجبور نمود که او را "متقاعد" کنند که نزدیکی زیاد بین او و لابی‌های حامی اسرائیل در آمریکا برای او در میان ایرانی‌های خارج از کشور انعکاس خوبی نخواهد داشت، و بنا بر این سخنرانی لغو شد.

ولی بند الحاقی پیشنهادی براونبک در آن زمان تصویب نشد [در سالهای بعد دولت بوش بودجه‌ای را برای اپوزیسیون تامین نمود]. دلیل آن این بود که به نظر سناتورهای امریکایی آنهایی که خودرا بعنوان اپوزیسیون ایران به سنا معرفی کرده بودند با لیاقت و اهل چنین کاری به نظر نرسیدند. بعنوان مثال، گزارشی که پهلوی سوم در ساختمان کنگره آمریکا درباره ایران داد، شنونده‌های امریکایی خود را گیج و متعجب نمود. دلیل آن این بود که پهلوی سوم از کلمه "ما" در رابطه با ارتش آمریکا در عراق استفاده کرد و گفت [صفحه ۲۵۵]، «اگر ما [امریکایی ها] برایمان مهم نبود که غیر نظامی‌های عراق کشته شوند، [در جنگ در آنجا] تلفات نمی‌داشتیم.» این سخن چنان کارکنان کنگره را که برای نمایندگان و سناتورها کار می‌کردند گیج نمود که در ابتدا تصور می‌کردند مقصود پهلوی سوم از "ما" تعدادی از ایرانی‌های حامی او بوده که همراه با آمریکا در جنگ عراق شرکت کرده بودند [چنین چیزی نبود]. به زبان دیگر، پهلوی سوم که رویای پادشاه شدن ایران را داشت و هنوز دارد، خودرا امریکایی می‌دانست.

در هر دو سخنرانی خود در امریکن اینترپرایز اینستیتوت در سال ۲۰۰۳ براونبک نه تنها پیشنهاد اختصاص بودجه بزرگ برای اپوزیسیون را نمود، بلکه پیشنهاد نمود که دولت آمریکا فرقه مجاهدین را از لیست سازمانهای خارجی تروریستی که دولت آقای بیل کلینتن آنرا در لیست قرار داده شده بود بردارد. او همچنین خواهان سرنگونی جمهوری اسلامی از طریق "تغییر رژیم، " یعنی مداخله نظامی، شد.

در همان کنفرانس فوریه ۲۰۰۳ در امریکن اینترپرایز اینستیتوت اریل شارون نخست وزیر وقت اسرائیل نیز شرکت داشت، و با جان بولتون، که در آن زمان دستیار وزیر خارجه آمریکا بود، ملاقات نمود. بولتون به شارون گفت که باید به ایران، سوریه، و کره شمالی حمله شود. چند روز قبل از آن کنفرانس شارون به نمایندگان کنگره آمریکا گفت که آمریکا باید به ایران، سوریه، و لیبی نیز حمله کند.

یکی دیگر از طرفداران پهلوی سوم نئوکان معروف مایکل لدین بود، که اگرچه در دهه ۱۹۸۰ به همراه منوچهر قربانی فر، دلال اسلحه، در ماجرای ایران-کنترا شرکت داشت، ولی همیشه با جمهوری اسلامی دشمنی داشته است. در ۱۲ نوامبر ۲۰۰۲، ۴ ماه قبل از هجوم به عراق، لدین مقاله‌ای منتشر نمود که در آن پیشنهاد نمود که آمریکا قبل از عراق به ایران هجوم ببرد. مدتی کوتاه بعد از آن لدین به همراه جیمز ولزی، مدیر سازمان سیا در دو سال اول "ریاست جمهوری بیل کلینتن، موریس امیتی معاون "انستیتوی یهودی برای امور امنیت ملی Jewish Institute for National Security Affairs, پال سایمون سناتور سابق از ایلینویز، سهراب [راب] سبحانی، یک لابیگر ایرانی-امریکایی، و اسلام ستیز معروف امریکایی فرانک گفنی تشکیلاتی را راه اندازی نمودند به نام "ائتلاف برای دموکراسی در ایران." ولی این ائتلاف، و بخصوص سبحانی و لدین، روابط نزدیکی با پهلوی سوم داشت، و به همین دلیل، مستقل از درست و یا غلط بودن آن، در آن زمان این تصور به وجود آمد که این "ائتلاف" در حقیقت جبهه غیر رسمی آمریکا برای به قدرت رساندن پهلوی سوم در ایران است. در گزارشی که لدین در ۳ مه سال ۲۰۰۳ برای امریکن اینترپرایز اینستیتوت آماده نمود اعلام کرد که پهلوی سوم «یک رهبر مناسب برای دولت انتقالی در ایران [پس از سرنگونی جمهوری اسلامی با مداخله نظامی] است.» بعد از آنکه دولت بوش پسر به جای ایران به عراق هجوم برد، و در باتلاق آنجا گرفتار شد، "ائتلاف" بارها بیانیه صادر می‌کرد، و اعلام می‌کرد برای با ثبات نمودن عراق باید ایران را ترساند.

موریس امیتی قبل از اینکه به "انستیتوی یهودی برای امور امنیت ملی" برود، یکی از مدیران ایپک بود. در سال ۲۰۰۳" National Press Club در واشنگتن، بعد از تشکیل آن "ائتلاف، " پهلوی سوم در "کلوب ملی مطبوعات سخنرانی نمود، و پیشنهاد کرد که در ایران یک همه پرسی برای برقراری دوباره رژیم پادشاهی انجام شود. بعد از مجله هفتگی یهودیان در آمریکا، Forward گزارش داد که نئوکان ها، گروه‌های کلیمی، و سلطنت طلبان ایرانی آن طرفدار پهلوی سوم مشغول فشار آوردن بر و لابیگری با دولت بوش پسر هستند تا سیاست "تغییر رژیم" را در مورد ایران اجرا کند. ایپک نیز در بیانیه‌ای چنین اعلام کرد، «ما از تلاش برای تشویق مردم ایران به قطع کردن روابط بین رژیم [ایران] با تروریسم و پایان دادن به برنامه هسته‌ای آن حمایت می‌کنیم، » که البته مقصود از "مردم ایران" پهلوی سوم و هواداران آن بود. ملاقاتی بین پهلوی سوم و ایرانیان یهودی عضو ایپک نیز ترتیب داده شد، ولی چون به نظر رسید که چنین ملاقاتی می‌تواند برای پهلوی سوم عواقب منفی داشته باشد، آنرا لغو نمودند. در همان زمان لدین در لوس انجلس برای سلطنت طلبان سخنرانی نمود، و اعلام کرد که با ۲۰ میلیون دلار قادر خواهد بود جمهوری اسلامی را سرنگون کرده و پهلوی سوم را به ایران باز گرداند.

در همان دوران یک سلطنت طلب دیگر با ارتباطات عمیق وارد صحنه شد تا از هجوم آمریکا و بریتانیا به عراق و برنامه هسته‌ای تازه کشف و اعلام شده ایران برای اهداف خود استفاده کند. این شخص آقای بیژن کیان دوست پهلوی سوم بود، که اخیراً برای نقض قوانین لابی گری آمریکا تحت تعقیب قانونی قرار گرفته است. کیان که در آن زمان می‌خواست به ایران دموکراسی و آزادی ببرد، برای شرکت در طرح بازگرداندن آقای فتح الله گولن، رهبر در تبعید اپوزیسیون ترکیه از آمریکا به آن کشور احتمالا به زندان خواهد رفت.

در ماه آوریل سال ۲۰۰۳، یکماه پس از هجوم آمریکا به عراق، کیان به ریاست "شورای ایرانیان حزب جمهوریخواه" رسید، و مانند احمد چلبی عراقی برنامه‌ای برای هماهنگی بین سلطنت طلبان و دولت بوش پسر برای سرنگونی جمهوری اسلامی پیشنهاد نمود. در مصاحبه‌ای با رادیو فردا در سال ۲۰۰۴ کیان درباره "پخش سلاح‌های هسته‌ای ایران" بسیار دروغ گفت و اغراق نمود. البته می‌دانیم که لویه جرگه [همایش ملی] افغانستان بازگشت سلطنت به آن کشور را رد کرد، و مقاومت مردم عراق در برابر اشغال کشور خود آنقدر نیرومند شد که آمریکا را برای ۸ سال در آنجا گرفتار نمود، و موضوع حمله به ایران و بازگشت پهلوی سوم به سلطنت فراموش شد.

با شکست مذاکرات دولت آقای سید محمد خاتمی با فرانسه، بریتانیا و آلمان در تابستان سال ۲۰۰۵ برای محدود نمودن برنامه هسته‌ای ایران، به قدرت رسیدن محمود احمدی‌نژاد که سرعت پیشرفت برنامه را بسیار بالا برد، و در عین حال مشغول دادن شعارهای تند غیر عاقلانه درباره اسرائیل و انکار واقعه تاریخی هولوکاست شد، امید پهلوی سوم برای به قدرت رسیدن در ایران تقویت شد، بخصوص که پرونده هسته‌ای ایران در سال ۲۰۰۶ از طرف اژانس بین المللی انرژی هسته‌ای به شورای امنیت سازمان ملل فرستاده شد، و شورا قبول کرد که این پرونده را در چهار چوب فصل هفت منشور سازمان ملل که مربوط به صلح و امنیت بین المللی مورد بررسی قرار دهد. ولی این امیدها در نوامبر سال ۲۰۰۷ نقش بر آب شد. در آن زمان ۱۷ سازمان اطلاعاتی و جاسوسی آمریکا در برآورد ملی اطلاعاتی (National Intelligence Estimate) خود اعلام نمودند که اگر ایران دارای برنامه پژوهشی برای تولید سلاح هسته‌ای بوده است، آنرا در سال ۲۰۰۳ متوقف نموده است. با این ترتیب جرج بوش پسر و معاون او دیک چینی هیچگونه بهانه‌ای برای حمله به ایران نداشتند، بخصوص که دروغ‌های ایندو درباره برنامه تولید سلاح‌های کشتار جمعی رژیم صدام حسین پس از حامل غیر قانونی آمریکا و بریتانیا به آن کشور و اشغال آن کاملا آشکار شده بود.

تکذیب پهلوی سوم

چون هدف این نوشته روشنگری منصفانه است، لازم است ذکر شود که پهلوی سوم در مصاحبه ۲۵ ماه جون ۲۰۰۹ خود با روزنامه نیویورک تایمز همکاری خود با سازمان سیا را انکار نمود. ولی یک نکته مهم درباره ادعاهای ارتباط بین پهلوی سوم و سازمان سیا را باید به خاطر داشت. پهلوی سوم در آمریکا زندگی می‌کند، و ادعای ارتباط او با سازمان سیا ادعای بزرگی است. اگر این ادعا واقعا دروغ باشد، او می‌تواند به راحتی از آقای انصاری و یا روزنامه نگاران امریکایی که درباره این ارتباط گزارش داده‌اند به دادگاهی در آمریکا شکایت کند و تقاضای اعاده حیثیت کند، چون قوانین آمریکا درباره صدمه زدن به شهرت یک شخص با طرح ادعاهای بی اساس بسیار محکم و قاطع است. ولی تا جایی که نگارنده اطلاع دارد، چنین شکایتی هرگز به دادگاه برده نشده است. برای نزدیک به ده سال پهلوی سوم و آقای انصاری در دادگاهی در آیالت ویرجینیا بخاطر اتهامات درباره "پول‌های دزدیده شده" و قول‌های انجام داده نشده به "نبرد" پرداختند، ولی آن دعوای حقوقی بر سر رابطه با سازمان سیا نبود.

از جنبش سبز تا دولت ترامپ

انتخاب آقای اوباما به ریاست جمهوری آمریکا در نوامبر سال ۲۰۰۸ و عزم ایشان برای مذاکره با جمهوری اسلامی اخبار خوشایندی برای پهلوی سوم نبود. جنبش سبز که از درون ایران در طول و پس از انتخابات ریاست

جمهوری در بهار سال ۲۰۰۹ متولد شد نیز برای پهلوی سوم فایده‌ای نداشت، بخصوص آنکه او و حامیان او از مردم خواسته بودند که انتخابات را تحریم کنند، ولی نه تنها انتخابات با همه اشکالات خود تحریم نشد، بلکه بر عکس، متجاوز از ۸۰ درصد مردم در انتخابات رای دادند، و جنبش سبز بعد از انتخابات کاملا خانگی با رهبری در داخل ایران بود. جالب است که محبوبیت رهبری جنبش سبز، مهندس میر حسین موسوی، دکتر زهرا رهنورد، و آقای مهدی کروبی چنان گسترده بود [به گمان نگارنده هنوز هم هست] که پهلوی سوم حتی اعلام کرد که آماده همکاری با میر حسین و آقای کروبی است، و این دو نفر همان‌هایی هستند که در حال حاضر همیشه هدف حملات و فحاشی‌های سلطنت طلبان قرار می‌گیرند.

ولی دو سال بعد، در سال ۲۰۱۱، پهلوی سوم فرصت جدیدی برای خود احساس نمود و با کمک همان "مشاوران" همیشگی کوشید که باردیگر خودرا بعنوان رهبر آینده ایران مطرح کند. این فرصت با تولد "بهار عربی" در چند کشور عربی، و بخصوص لیبی و سوریه به وجود آمد. با آغاز تظاهرات در لیبی و سوریه به بهانه بهار عربی، مخالفین هر دو دولت شورای رهبری تشکیل دادند. در لیبی "شورای ملی انتقال" [به نظام سیاسی جدید] به رهبری مصطفی عبدل جلیل، که وزیر دادگستری در دولت مرحوم معمر قذافی بود، تشکیل شد و از فوریه سال ۲۰۱۱ نه تنها اعلام وجود نمود، بلکه "دولت" نیز تشکیل داد و از غرب تقاضای کمک نمود. با فشار و رهبریخانم هیلری کلینتن وزیر خارجه وقت آمریکا و خانم سامانتا پاور مشاور آقای اوباما و حامی سرسخت مداخله به اصطلاح بشردوستانه [و سفیر آمریکا در سازمان ملل در دور دوم ریاست جمهوری آقای اوباما] پیمان ناتو به لیبی حمله کرد و حکومت مرحوم قذافی را سرنگون نمود، ولی لیبی بعنوان یک کشور یکپارچه با دولت یگانه از میان رفت، که این شرایط هنوز ادامه دارد. پس از آغاز تظاهرات در بهار سال ۲۰۱۱ "شورای ملی سوریه" نیز توسط اپوزیسیون به رهبری جرج صبرا در استانبول، ترکیه، تشکیل شد که هنوز دستکم بر روی کاغذ وجود دارد. این شورا از دنیای خارج تقاضای کمک نمود، که در نتیجه آن ترکیه، قطر، امارات متحده، و عربستان در آغاز به کمک نیروهای مخالف، که بخش اعظم آنها نیروهای رادیکال سنی تروریست از جمله جبهه نصرت که شاخه القأعده در سوریه است، بخش سوریه‌ای اخوان المسلمین، و از سال ۲۰۱۴ دأعش بودند شتافتند. همانطور که آقای جو بایدن معاون آقای اوباما در سخنرانی ماه اکتبر خود در دانشگاه هاروارد بدان اعتراف کردند، «تنها کسانی که در آغاز با دولت سوریه می‌جنگیدند تروریست‌ها بودند که دوستان ما از آنها حمایت می‌کردند.» خود آمریکا، فرانسه، و اسرائیل نیز بعدها به جمع حامیان اپوزیسیون پیوستند که به آنها پول، اسلحه، و تعلیمات نظامی می‌دادند.

این موضوع سلطنت طلبان و متحدان آنها را ترغیب نمود که آنها هم یک "شورای انتقالی" تشکیل دهند، بخصوص که خانم هیلری کلینتن در مصاحبه‌ای گفته بود که اگر جنبش سبز از آمریکا تقاضای کمک – بخوان مداخله – کرده بود، آمریکا "مانند لیبی" به آن کمک می‌کرد. در نتیجه "شورای ملی ایران برای انتخابات آزاد" در ماه آوریل سال ۲۰۱۳ برای سرنگونی جمهوری اسلامی تشکیل شد و پهلوی سوم را بعنوان رهبر و سخنگوی خود انتخاب نمود. اولین اقدام این شورا دعوت از مردم برای تحریم انتخابات ریاست جمهوری ایران در چند هفته بعد از تشکیل آن شورا بود که مطابق معمول شکست خورد. انتخاب آقای حسن روحانی به ریاست جمهوری و مکالمه تلفنی ایشان با آقای اوباما در ماه سپتامبر سال ۲۰۱۳ منجر به از سر گرفتن مذاکرات هسته‌ای شد که سرانجام در ماه جولای سال

۲۰۱۵ منجر به امضای برجام و حمایت شورای امنیت سازمان ملل از آن شد. شورای ملی ایران نیز بجز سر و صدا کار مهمی انجام نداد، و پهلوی سوم در سپتامبر سال ۲۰۱۷ از آن کناره گیری نمود.

رضا پهلوی و دولت ترامپ

در ۱۱ دسامبر ۲۰۱۶، شش هفته قبل از آغاز ریاست جمهوری ترامپ، پهلوی سوم نامه‌ای به او نوشت و انتخاب او را تبریک گفت. در این نامه پهلوی سوم همان شعارهای نئوکان ها، راست افراطی آمریکا، و اسرائیل را تکرار کرد که «مردم خاورمیانه از اسلام رادیکال که محصول خمینیسم و انقلاب ۱۹۷۹ در ایران است رنج می‌برند.» او همچنین ادعا کرد که «رهبران جمهوری اسلامی همچنان مشغول صادر کردن انقلاب ایران و ایدئولوژی خود به بقیه خاورمیانه هستند... و در این راه از تروریسم، ترورهای سیاسی، کشتار جمعی، جنایت علیه بشریت، تروریسم سایبری، جنگ‌های نیابتی، گروگان گیری، پول شویی، و قاچاق مواد مخدر استفاده می‌کنند.» گویی این نامه را، بعنوان مثال، جان بولتون نوشته بود.

جالب این جاست که رضا پهلوی که از "شورای ملی ایران" در سپتامبر ۲۰۱۷ استعفا داده بود، این نامه را با عنوان رئیس این شورا امضا کرده بود.

همانطور که در مقدمه این مقاله ذکر شد، دولت ترامپ نه تنها به دنبال تغییر رژیم در ایران است، بلکه به نظر می‌رسد دستکم یک بخش از تیم امنیت ملی ترامپ پهلوی سوم را حمایت می‌کند که بهترین نشانه آن کوشش دستگاه تبلیغاتی فارسی زبان دولت ترامپ برای عرضه پهلوی سوم به مردم ایران بعنوان رهبر آینده آنها است. در عین حال باید توجه داشت که سرسخت‌ترین حامیان پهلوی سوم در خارج از کشور صهیونیست‌های ایرانی هستند که هربار که او به جنوب کالیفرنیا مسافرت می‌کند با فریادهای "جاوید شاه" در گرد همایی‌های خود با او از پهلوی سوم استقبال می‌کنند. مایک پنس معاون ترامپ و مایک پامپئو وزیر خارجه نیز هر دو مسیحی‌های صهیونیست و حامیان سرسخت اسرائیل هستند، و بنا بر این دستکم در پشت پرده حامی پهلوی سوم هستند. جرد کوشنر داماد ترامپ هم خود یک صهیونیست متعصب است که با راست افراطی اسرائیل و محمد بن سلمان حاکم عربستان روابط نزدیکی دارد، و همه اینها از حامیان سلطنت در ایران هستند.

ولی در تیم امنیت ملی آقای ترامپ گروه دومی نیز وجود دارد که لزوما هوادار پهلوی سوم نیست. رهبری این گروه را جان بولتون و رودی جولیانی به عهده دارند که هر دو از لابیگران با سابقه فرقه مجاهدین هستند. در کنفرانس ورشو که به کوشش آمریکا بر ضد ایران تشکیل شد، مجاهدین به تظاهرات پرداختند، و جولیانی که در ورشو حضور داشت به میان آنها رفت. همچنین به نظر می‌رسد دولت ترامپ سیاست رسمی دولت‌های قبلی آمریکا درباره مجاهدین را به کنار گذاشته است. در گذشته هرگاه از مقامات و سخنگویان دولت آمریکا درباره نقش احتمالی مجاهدین در آینده ایران سوال می‌شد، پاسخ همیشگی این بود که «مجاهدین نمی‌توانند انتخاب مناسب سیاسی برای ایران باشند.» ولی وقتی از وزارت خارجه آمریکا درباره نقش مجاهدین در آینده ایران در هفته اول ماه مارس سوال شد، یک سخنگوی آن وزارتخانه چنین پاسخ داد: «ما از هیچ گروه اپوزیسیون بخصوصی حمایت نمی‌کنیم، بلکه از مردم ایران در کوشش خود برای کسب آزادی و کرامت انسانی که شایستگی آنرا دارند حمایت می‌کنیم.» به عبارت دیگر، این سخنگوی وزارت خارجه آمریکا آن پاسخ همیشگی درباره مجاهدین را تکرار نکرد.

در اول ژانویه ۲۰۱۹ چهار صد نفر از طرفداران پهلوی سوم در نامه‌ای از آقای ترامپ خواستند که اموال توقیف شده جمهوری اسلامی را که حدود ۲ میلیارد دلار است در اختیار اپوزیسیون خارج از کشور به رهبری پهلوی سوم قرار دهد. این نامه ادعا نمود که پهلوی سوم «تنها رهبر مشروع ایران بر اساس قانون اساسی مشروطه و سوگند او برای پادشاهی است» – که البته ادعائی بی اساس است. در ابتدا پهلوی سوم درباره این نامه سکوت نمود. ولی پس از آنکه موج اعتراض در میان ایرانیان بالا گرفت، دفتر او بیانیه‌ای صادر نمود که در آن ادعا شد که پهلوی سوم دخالتی در نوشتن نامه نداشته است، ولی او پیشنهاد می‌کند که گروه‌های اپوزیسیون «به هر نحوی که خود صلاح می‌دانند» برای اخذ کمک از دولت‌های خارجی اقدام کنند.

رضا پهلوی، مسئله اقوام ایرانی و فدرالیسم

حمایت پهلوی سوم از "فدرالیسم" در ایران موضوع شناخته شده و روشنی است. به گمان نگارنده فدرالیسم بر اساس قومیت "اسب تروای" تجزیه طلبی است، بخصوص که پهلوی سوم از اقوام ایرانی به عنوان "ملیت‌های ایرانی" یاد کرده است، و این دقیقا اساس تجزیه طلبی برخی از گروه‌های سیاسی است. نگارنده معتقد است که پهلوی سوم شاید حتی تفاوت بین اقوام ایرانی، که واقعی است، و "ملیت‌های ایرانی" که دروغین است را نداند. ولی اگر او مشاورینی دارد – و خیلی‌ها ادعای مشاور او بودن را دارند – آن مشاوران یا مانند خود ایشان کم دانش و بی دانش هستند، و یا برای آنها این موضوع اهمیتی ندارد.

حمایت پهلوی سوم از فدرالیسم، تجزیه طلبان را که پشت "فدرالیسم" پنهان می‌شوند، به طمع انداخته است. به عکس پهلوی سوم در کنار احمد هاشمی نگاه کنید که معتقد به "جمهوری خود مختار آذربایجان جنوبی" است، و معتقد است که «سخن گفتن از ایرانی یکپارچه سخنی گزافه و غیر واقع بینانه است»، چون مردم ایران در نقاط مختلف کشور فرهگی مخصوص به خود دارند. البته در همین آمریکا هم چنین است؛ ایران که جای خود دارد. چند سال پیش که گروهی ادعای "جمهوری تگزاس" را داشت، دستگیر و زندانی شدند. هاشمیهمچنین معتقد است که «به همزیستی مقتدرانه و از موضع برابر آذربایجان جنوبی، کردستان، بلوچستان و دیگر مناطق غیرپارسی با ایران فدرال باور دارم و معتقدم این همزیستی باید داوطلبانه و آزادانه باشد و این واحدهای جغرافیایی باید بتوانند در صورت تداوم تبعیض در اشکال مختلف آن، از ایران فدرال استقلال پیدا کنند.» البته حتما خود امثال هاشمی تصمیم می‌گیرند که آیا تبعیض "تداوم" داشته است یا خیر، و در نتیجه خود اینها تصمیم می‌گیرند که چه زمانی استقلال پیدا کنند. دم خروس آنقدر بزرگ است که لای عبا که هیچ، لای یک لحاف بزرگ هم پنهان نمی‌ماند.

خوانندگان میخیل ساکاشویلی، نوکر نئوکان‌ها را، که حتما بخاطر می‌اورند که در گرجستان چکار کرد. نوکری او در حدی بود که او را یکشبه شهروند اوکراین نمودند تا به دولت مورد حمایت غرب آن کشور کمک کند. امثال هاشمی خود را در نقش ساکاشویلی‌های ایرانی می‌بینند و سودای ریاست جمهوری دارند. ولی برای نگارنده امثال هاشمی‌ها اهمیت ندارند. آنچه که اهمیت دارد موضع پهلوی سوم است، بخصوص که کل دستگاه تبلیغاتی فارسی زبان دولت ترامپ، از صدای آمریکا گرفته تا رادیو فردا، و جاهای دیگر، شب و روز برای او تبلیغ می‌کنند.

نگارنده معتقد است که فدرالیسم بر اساس قومیت مقدمه تجزیه ایران است. بعد از جنگ دوم جهانی مارشال جوزیپ تیتو رهبر یوگسلاوی سیستم فدرال را در آن کشور بنا نهاد، ولی آن سیستم بر اساس قومیت نبود، چون تیتو بخوبی

از خطرات این موضوع آگاهی داشت. با این وجود بعد از مرگ مارشال تیتو در سال ۱۹۸۰ تنش‌ها و در نهایت جنگ‌های قومی در یوگسلاوی آغاز شد و سرانجام به تجزیه آن کشور بر اساس قومیت‌های مختلف انجامید. اینرا حتی برخی از طرفداران پهلوی سوم هم فهمیده اند، و به همین دلیل چند سال پیش بیانیه‌ای منتشر کردندو به او هشدار دادند. پنجاه و چهار شخصیت سلطنت طلب در یک نامه و یا بیانیه سیاسی نه تنها به پهلوی سوم درباره حمایت او از فدرالیسم هشدار دادند، بلکه او را متهم نمودند که از نام خلیج فارس به خوبی دفاع ننموده است، و با تقاضا از شورای امنیت سازمان ملل مبنی بر بررسی نقض حقوق بشر در ایران در حقیقت در را برای مداخله نظامی به اصطلاح بشردوستانه در چهارچوب فصل هفتم منشور سازمان ملل باز نموده است. در آذر ماه ۱۳۹۰ پهلوی سوم پیشنهاد کرد که یک گزارش درباره نقض حقوق بشر در ایران به پنج عضو دایمی شورای امنیت تسلیم شود، و همچنین آقای خامنه‌ای در دادگاه بین المللی کیفری محاکمه شود.

حمایت پهلوی سوم از فدرالیسم و "ملیت‌های ایرانی" در حالی صورت می‌گیرد که برای دستکم دو دهه آمریکا مشغول تحریک گروه‌های جدایی طلب بلوچ، کرد، و عرب در ایران بوده است. این تلاش از زمان ریاست جمهوری جرج بوش پسر آغاز شد. در سال ۲۰۰۷ کنگره آمریکا بودجه‌ای را به مبلغ ۴۰۰ میلیون دلار برای کمک به گروه‌های قومی ناراضی ایرانی تصویب نمود. حملات تروریستی این گروه‌ها در سال ۲۰۰۸، سال پایانی ریاست جمهوری جرج بوش شدت یافت، و کمتر روزی بود که رسانه‌ها در ایران خبر یک حمله جدید را منتشر نکنند. مطابق معمول در میان این گروه‌ها حملات گروه‌های بلوچ و کرد از همه شدت بیشتر داشت، بخصوص گروه جند الله، که حتی خود آمریکا بعدها مجبور شد آنرا بعنوان گروه تروریستی اعلام کند، ده‌ها نفر را در سیستان و بلوچستان به قتل رساند. رابرت بائر، که ۲۰ سال بعنوان مامور سازمان سیا در خاورمیانه فعال بود گفت، «بلوچی‌ها سنی‌های بنیاد گرا هستند و به همین دلیل از دولت شیعه تهران متنفرند، ولی اینها [در حقیقت] القأعده بلوچ میباشند.» در آن زمان یک گروه اهوازی یک سرهنگ سپاه را به قتل رساند، و در یک مرکز فرهنگی در شیراز نیز انفجاراتی صورت گرفت.

آقای سیمور هرش، روزنامه نگار بسیار معتبر امریکایی گزارش مفصلی درباره کمک آمریکا به این گروه‌ها منتشر نمود. ایشان گزارش داد که نیروهای ویژه آمریکا علاوه بر جند الله، با مجاهدین و همچنین گروه تروریستی کرد پژاک روابط نزدیکی دارند [دولت آقای اوباما پژاک را یک گروه تروریستی اعلام کرد.] درهمان زمان چند ایرانی-امریکایی که به ایران رفته بودند دستگیر و زندانی شدند، و یکی از اتهامات آنها دریافت کمک از آمریکا از همان بودجه ۴۰۰ میلیون دلاری بود.

اگر چه با انتخاب آقای اوباما به ریاست جمهوری آمریکا برخی از چنین سیاست‌های جرج بوش متوقف شدند، ولی هرگز فراموش نشدند. قبل از اینکه با فشار شلدون ادلسون، میلیاردر طرفدار اسرائیل که پیشنهاد نمود ایران بمباران اتمی شود، جان بولتون به سمت مشاور امنیت ملی دانالد ترامپ منصوب شود، او در یک "مانیفست" راه خروج آمریکا از برجام و ایجاد بی ثباتی در ایران را تشریح نمود. یکی از راه‌های پیشنهادی کمک به گروه‌های تجزیه طلب در میان اقوام ایرانی است. علیرغم روشن بودن این موضوع، و اینکه یکی از اهداف استراتژیک آمریکا تجزیه ایران است، پهلوی سوم همچنان از فدرالیسم حمایت می‌کند و درباره "ملت‌های ایرانی" صحبت می‌کند.

پهلوی سوم و سه جزیره ایرانی در خلیج فارس

در مصاحبه‌ای با روزنامه "الوطن" که یک روزنامه الجزایری به زبان فرانسوی است، نظر پهلوی سوم درباره سه جزیره تنب بزرگ، تنب کوچک و ابوموسی و ادعای امارات متحده درباره مالکیت آن پرسیده شد. پهلوی سوم نه تنها ادعای امارات را رد نکرد؛ نه تنها حتی نگفت که این سه جزیره سه هزار سال است که بخشی از ایران هستند، بلکه حتی سوال را نشنیده گرفت، و بر دوستی ایران با امارات، دوستی که در حال حاضر به دلیل خصومت امارات با ایران و اتحاد آن با عربستان و اسرائیل علیه کشور وجود خارجی ندارد، تاکید نمود. در همان مصاحبه خبر نگار به جای خلیج فارس از کلمه "خلیج" استفاده نمود و پهلوی سوم هیچگونه واکنش به آن نشان نداد، در حالی که درست این است که از آنها بپرسیم، کدام خلیج؟ خلیج مکزیک؟ این مصاحبه حتی سلطنت طلبان را به خشم آورد.

ملاقات با سیاستمداران جنگ طلب امریکایی

همان طور که در قسمت‌های قبلی این مقاله اشاره شد، از آغاز اقامت خود در آمریکا پهلوی سوم به دنبال ارتباط با سناتورهای و نمایندگان کنگره آمریکا بوده است و بارها با آنها ملاقات نموده است. ولی از زمان آغاز ریاست جمهوری آقای ترامپ این ملاقات‌ها بیشتر شده‌اند. نکته مهم درباره این ملاقات‌ها این است که پهلوی سوم همیشه با آندسته از نمایندگان و سناتورها دیدار کرده است که درباره ایران نظرات افراطی داشته‌اند و حتی خواهان بمباران ایران بوده‌اند.

◄ دیدار با سناتور جان مک کین که چند ماه پیش درگذشت. مک کین بارها گفته بود «بدتر از جنگ با ایران داشتن سلاح هسته‌ای توسط ایران است»، که بدین معنی بود که جنگ با ایران را برای جلوگیری از تولید سلاح هسته‌ای توسط ایران ترجیح می‌دهد، اگرچه سازمان‌های اطلاعاتی آمریکا اعلام کرده بودند که جمهوری اسلامی برنامه پژوهشی خود برای تولید سلاح هسته‌ای را در سال ۲۰۰۳ متوقف نموده است. مک کین همچنین آن آواز بدنام " ایران را بمباران کنید" را خواند، و با مریم رجوی رهبر مجاهدین نیز دیدار کرد.

پهلوی سوم در پایان صحبت‌های خود با مک کین از سناتور پرسید: «سناتور اگر ممکن است من سؤال آخر را بپرسم. در ارتباط با همان مسائلی که درباره‌شان بحث کردیم. در آینده و ایرانی متفاوت شرایطی برای اعضای دستگاه‌های نظامی، اعضای سپاه پاسداران، چه پیامی برای آن‌ها با توجه عنوان تغییر صلح آمیز در نظر دارید؟» گویی مک کین قرار است تصمیم گیرنده این موضوع باشد، و یا در آینده ایران نقشی داشته باشد! اینگونه صحبت کردن، آنهم از طرف کسی که ادعا دارد سلطنت مظهر حاکمیت ملی است، واقعا عجیب است.

◄ دیدار با سناتور تد کروز از تکزاس. کروز همیشه مواضع بسیار خصمانه‌ای در رابطه با ایران داشته است. او از خروج غیر قانونی آمریکا از برجام حمایت کرد، بارها ایران – نه جمهوری اسلامی – را دشمن نامیده است، و حتی ایران را تهدید به جنگ نمود.

◄ دیدار با سناتور ارین هچ از یوتا. هچ یکی از راستگراترین سناتورهای امریکایی است که از خروج غیر قانونی آمریکا از برجام و برقراری دوباره تحریم‌های اقتصادی بر ضد کشور حمایت نمود.

◄ دیدار با لویی گومرت، یکی از نمایندگان تکزاس در کنگره آمریکا. گومرت در اوج مذاکرات هسته‌ای بین ایران و کشورهای ۵+۱ در سال ۲۰۱۵ اعلام نمود، "زمان بمباران ایران فرا رسیده است." او همچنین معتقد بود که آمریکا نباید پول‌های ایران در آمریکا را که از سال ۱۹۸۰ بلوکه شده بود پس می‌داد، و مذاکره بین ایران و آمریکا را "خنجر زدن از پشت به اسرائیل" اعلام نمود. گومرت به شدت مخالف برجام بود، و همچنین به شدت اسلام-ستیز نیز هست.

◄ دیدار با پیتر روسکم، که تا ژانویه امسال یکی از نمایندگان آریزونا در کنگره آمریکا بود. اومخالف برجام و موافق خروج غیر قانونی آمریکا از برجام بود؛ از دولت ترامپ خواست که مانع از فروش هواپیماهای مسافری بوئینگ به ایران شود، و در سال ۲۰۱۸ لایحه‌ای را به کنگره برد تا فشار بر ایران افزایش یابد.

◄ دیدار با برد شرمن، نماینده دمکرات کنگره از کالیفرنیا. بعد از اعلام توافق برجام در سال ۲۰۱۵ شرمن اولین نماینده کنگره بود که با آن مخالفت کرد، اگرچه او با خروج آمریکا از آن نیزمخالف بود. علیرغم مخالفت با خروج آمریکا از برجام، شرمن خواهان تحریم‌های شدیدتریعلیه ایران بود و اعلام نمود که در آن صورت "ایران به آمریکا التماس خواهد کرد" که فشار را کم کند، و از سیاست "فشار حد اکثری" پامپئو و بولتون در برابر ایران نیز حمایت نمود. شرمن همچنین از مجاهدین خلق نیز حمایت کرده است، و از سالها پیش خواهان فشار بر ایران بوده است.

◄ دیدار با استیو کینگ، یکی از نژاد پرست‌ترین و اسلام-ستیزترین نمایندگان کنگره آمریکا. نژاد پرستی کینگ آنقدر مشمئز کننده است که حتی حزب او، حزب جمهوریخواه، نیز در اظهارات نژاد پرستانه او را محکوم نمود، و تعداد زیادی از نمایندگان دو حزب عمده آمریکا خواهان اخراج او از کنگره شدند. او با تجزیه طلبان ایرانی ملاقات نمود، خواهان استقلال کردستان و مخالف برجام بود، و بعد از اعلام توافق درباره برجام در یک پیام ویدئو یی درباره آن دروغ بسیار گفت.

ملاقات با شلدون ادلسون که پیشنهاد بمباران اتمی ایران را داد

یکی از ناشایست‌ترین ملاقات‌های پهلوی سوم دیدار او با شلدون ادلسون، میلیاردر طرفدار اسرائیل بود. ادلسون در گذشته پیشنهاد کرده بود که آمریکا یک بمب اتمی در کویر مرکزی ایران بعنوان اخطار منفجر کند، و اگر ایران برنامه هسته‌ای خودرا متوقف نکرد، بمب اتمی بعدی را بر تهران پرتاب کند. ادلسون ۳۵ میلیون دلار برای کمک به انتخاب ترامپ هزینه نمود، و او بود که جان بولتون را بعنوان مشاور امنیت ملی بر ترامپ تحمیل نمود، و ترامپ را ترغیب کرد که سفارت آمریکا را به بیت المقدس منتقل کند.

حمایت از تحریم‌های اقتصادی

پهلوی سوم در یک مصاحبه با روزنامه دیلی تلگراف لندن در سال ۲۰۰۹، از تحریم اقتصادی علیه کشور حمایت کرد. او از آن زمان تا بحال این موضع را بارها تکرار نموده است.

پهلوی سوم ادعا می‌کند که حامی "تحریم هوشمند" است، یعنی تحریمی که فقط به سپاه و بنیادگرایان صدمه زند. مستقل از اینکه چنین تحریمی عملی نیست، بخصوص با توجه به نقش مهم سپاه و نیروهای وابسته به آن در اقتصاد

کشور، و حتی اگر پهلوی سوم در این موضع خود صادق باشد، غرب گوش شنوایی برای آن ندارد، و بخش عظیم صدمات اقتصادی تحریم‌ها را مردم عادی تحمل نموده اند، ضمن اینکه سلطنت طلبان نیز نه تنها از تحریم کامل اقتصادی حمایت می‌کنند، بلکه بخشی از آنان حتی طرفدار جنگ نیز هستند.

پهلوی سوم اعلام کرده است که تحریم‌های اقتصادی شرط لازم، ولی نه کافی برای سرنگونی جمهوری اسلامی هستند. به نظر او (مصاحبه با دویچه وله، دقیقه ۵:۴۰) شرط کافی حمایت دولت‌های خارجی از اپوزیسیون است، که به گمان نگارنده معنی دیگری به جز جنگ ندارد. درصحبت‌های دیگری (دقیقه ۲۱:۵۰) از تحریم‌های اقتصادی بعنوان هزینه‌ای که مردم باید بدهند تا جمهوری اسلامی سرنگون شود با صراحت تمام دفاع می‌کند. طبعاً گفتن این موضوع برای پهلوی سوم که ۴۱ سال است در نهایت راحتی در آمریکا زندگی می‌کند ساده است.

حمایت از جنگ و تقاضای کمک از عربستان و اسرائیل

اگرچه پهلوی سوم ادعا می‌کند که از حمله نظامی به ایران حمایت نمی‌کند، ولی دروغ بودن، و یا دستکم سست بودن ادعای او به دلیل تناقض با برخی از اظهاراتش، روشن تر از آن است که قابل چشم پوشی باشد.

قبلا اشاره شد که در روز حملات تروریستی ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ پهلوی سوم پیشنهاد حمله به ایران را در یک رادیوی فارسی زبان جنوب کالیفرنیا مطرح نمود. همچنین در سال ۲۰۱۳، ۱۳۹۲، در زمان انتخابات ریاست جمهوری کشور که منجر به انتخاب آقای روحانی شد، وقتی موضوع مداخله نظامی در ایران در صدای آمریکا مطرح شد، پهلوی سوم چنین گفت (قریب به مضمون): چرا دخالت [نظامی] **نه؟** مگر هیتلر بدون دخالت نظامی ساقط شد؟

به خاطر همینگونه مواضع بسیاری از شخصیت‌های دوران محمد رضا شاه، مانند مرحوم داریوش همایون، آقای اردشیر زاهدی، و دکتر علی اکبر اعتماد راه خودرا از پهلوی سوم جدا کرده‌اند.

قبلا به یک بیانیه جمعی توسط گروهی از سلطنت طلبان اشاره شد که در آن بخاطر مواضع پهلوی سوم درباره فدرالیسم، سخن گفتن درباره "ملیت‌های ایرانی، " و تقاضا از شورای امنیت سازمان ملل برای رسیدگی به نقض حقوق بشر در ایران، به او شدیدا هشدار داده شده بود. اگر مسئله‌ای به شورای امنیت ارجاع شود، و بعد در چهار چوب فصل هفتم منشور سازمان ملل، که مربوط به صلح و امنیت بین المللی است، مورد بررسی قرار گیرد، هر قطعنامه‌ای که درباره این موضوع تصویب شود بالقوه می‌تواند بهانه‌ای برای **به** اصطلاح "مداخله بشردوستانه" باشد، که نتیجه آنرا در، بعنوان مثال، لیبی دیده ایم.

پهلوی سوم در یک مصاحبه به صراحت از جنگ با ایران دفاع کرد (دقیقه ۱۵:۱۲ به بعد) و چنین گفت: «آپارتاید در آفریقای جنوبی با مقابله جهانی از بین رفت... دنیا یک جنگ جهانی راه انداخت تا جلوی فاشیسم را بگیرد... دنیا در مقابل شوروی ایستاد... ما یک نظامی داریم مثل شوروی توتالیتر است، مثل نازی‌ها فاشیست است و مثل آفریقای جنوبی تبعیض قائل می‌شود... جهان تا کی می‌خواهد منتظر شود؟... حکومتی که این همه مکافات برای دنیا ایجاد می‌کند. این چه سیاستی است که شما بسنده می‌کنید به دو تا پیام و در عمل کار اساسی نکرده اید؟... جامعه برون مرزی یکی از کارهایی که باید بکنند این است که پاشنه در دولتهای مختلف را بکنند. اگر این سخنان

دعوت به جنگ نیست، پس چیست؟» بی دلیل نیست که پهلوی سوم از انتخاب آقای ترامپ و به قدرت رسیدن افراطی‌ترین و ضد ایران‌ترین سیاستمداران امریکاییخوشحال است (دقیقه ۶:۵۵) همانطور که از هجوم به عراق توسط دولت جرج بوش خوشحال بود.

حتی زمانی که پهلوی سوم، مانند همیشه نظر خودرا ظاهرا تغییر داده و به نظر می‌رسد که طرفدار گذار مسالمت آمیز از جمهوری اسلامی باشد، صحبت‌های خود علیه عدم خشونت را طوری عرضه می‌کند که جا برای استفاده خشونت باز باشد. پهلوی سوم در یک مصاحبه (دقیقه ۵۴:۳۵) اینچنین گفت: «اگر اسلحه داری، از اسلحه ات در دفاع از خود استفاده کن.» او در مصاحبه دیگری با تلویزیون علیرضا نوریزاده (دقیقه ۱۳) گفت: «اگر جمهوری اسلامی دست به سرکوب شدید بزند، انتظار می‌رود جهان مثل سوریه عکس‌العمل شدید نشان بدهد»، که البته آن واکنش شدید مهمترین نقش را در کشتن متجاوز از چهار صد هزار نفر، ویرانی سوریه، و اوارگی نیمی از جمعیت سوریه داشت.

در مصاحبه با خبرگزاری و وبسایت بلومبرگ در ماه جون ۲۰۱۸ پهلوی سوم خواهان یک "انقلاب دموکراتیک" در ایران شد، ولی نگفت که چنین انقلابی چگونه قرار است انجام شود. او همچنین اعلام کرد که کمک‌های عربستان و اسرائیل را برای "دموکراتیک" نمودن ایران قبول خواهد نمود. صرف نظر از کمک‌های نقدی، برای نگارنده روشن نیست که عربستان چگونه کمکی می‌تواند به پهلوی سوم و هواداران او دهد که نظامی نباشد و باعث خونریزی نشود. در مورد اسرائیل نیز باید بخاطر داشت که این کشور در سالهای ۲۰۱۰ و ۲۰۱۱ سه بار تا آستانه حمله نظامی به ایران پیش رفت. این موضوع بطور خیلی وسیعی در رسانه‌های امریکایی گزارش شده است. نه تنها پهلوی سوم کوچکترین اعتراضی به اسرائیل درباره این گزارش‌ها ننمود، بلکه از آن تقاضای کمک هم می‌کند. پهلوی سوم حتی اعلام نکرد که هرگونه حمله اسرائیل به ایران فقط باعث تقویت رادیکال‌ترین نیروها در ایران خواهد شد. بر عکس، در مصاحبه ۲۱ ماه جونسال ۲۰۰۹ خود با رادیو اسرائیل پهلوی سوم ادعا کرد که مردم ایران خواهان همکاری با اسرائیل هستند. حتی اگر این ادعا در یک برهه زمانی مشخص درست بوده باشد، بعنوان مثال زمانی که صدام حسین و رژیم او به ایران حمله کردند، چگونه می‌توان ادعا نمود که در حال حاضر مردم ایران با توجه به قصد اسرائیل برای حمله به ایران و نقش محوری آن در خروج غیر قانونی از برجام و برقراری دوباره شدیدترین تحریم علیه کشور، می‌خواهند با اسرائیل همکاری کنند؟

در ماه دسامبر گذشته پهلوی سوم به "انستیتوی واشنگتن برای سیاست خاور نزدیک" رفت و در آنجا سخنرانی نمود. این "اندیشکده" بازوی پژوهشی ایپک، مهمترین لابیگر بنیامین نتانیاهو و حزب او، لیکود در آمریکا است. قبلا ذکر شد که پهلوی سوم در این موسسه چندین بار حضور یافته است. در سخنرانی خود در این موسسه پهلوی سوم خواهان تغییر رژیم، "رژیم چنج"، در ایران با کمک آمریکا شد. سؤال مهم این است: این تغییر رژیم، آنطور که پهلوی سوم می‌خواهد، چگونه می‌تواند بدون جنگ و حمله نظامی عملی شود؟

دموکرات، اتوکرات یا دیکتاتور؟

پهلوی سوم همیشه خودرا بعنوان یک انسان دموکرات به جامعه معرفی نموده است. مستقل از ماهیت غیر دموکرات بخش عظیمی از هواداران او، که برخی از آنها حتی ماهیتی فاشیستی دارند، و صرف نظر از اتحادی که پهلوی

سوم مایل است با مثلث ماورای راست ترامپ-محمد بن سلمان-نتانیاهو داشته باشد، بسیار از مواضع او غیر دموکراتیک است.

◄ اول: یک شخص واقعا دموکرات حقایق تاریخی را قبول می‌کند. امریکایی‌ها خود أعتراف کرده‌اند که کودتای سال ۱۳۳۲ را آنها طراحی و رهبری کردند، ولی پهلوی سوم هنوز توانایی قبول این حقیقت تاریخی را ندارد و درباره کودتا می‌گوید، «درست است که پدرم از حمایت آمریکا برخوردار بود، ولی صحبت از کودتا کردن افسانه پردازیست. حکومت [دکتر محمد] مصدق محبوبیت خودرا از دست داده بود»، سخنی که دروغی بیش نیست.

ولی حتی درباره این موضوع نیز پهلوی سوم متناقض صحبت می‌کند. او بارها در گذشته اظهار نموده است که قبول دارد مردم به نهاد سلطنت و پدر او در انقلاب ۱۳۵۷ پشت کردند (اینجا،اینجا، اینجا، و اینجا را ببینید). با وجود این اظهارات در جایی دیگر از بحث درباره دیکتاتوری پدر خود و شکنجه و اعدام مخالفان خود طفره می‌رود و می‌گوید «بحث من همیشه این بوده که بحث امروز ما این که گذشته ما چی بوده؟ خوب بوده، بد بوده؟ اشتباه شده یا نشده، نیست. دغدغه ما نبودن فضای آزاد سیاسی است» و در جایی دیگر) دقیقه ۸:۲۵) جنایات پدر را «دلسوزی بیش از حد برای مملکت» توصیف می‌کند. وقتی هم که تلاش می‌کند خیلی مانند پدر خود باشد، مانند او) دقیقه ۸:۱۵) همه گروه‌های اپوزیسیون آن دوران را وابسته به شرق و غرب می‌نامد. این موضوع در خاطرات امیر اسد الله علم نیز بخوبی منعکس است، آنجا که شاه فقط خود و علم را میهندوست میداند و بقیه، حتی اعضای رژیم خودرا نوکر این و آن می‌پندارد.

پهلوی سوم انواع و اقسام صفات غیر واقعی را که نشان از ماهیت غیر دموکرات او دارد، در توصیف انقلاب بهمن ۱۳۵۷ بکار می‌برد، مگر یک توصیف واقعی از انقلابی که اگرچه بعد از پیروزی منحرف شد، ولی خود انقلابی با شکوه بود که از حمایت اکثریت قریب به اتفاق مردم، و حتی بسیاری از هواداران کنونی خود که از گذشته خود ظاهرا پشیمان هستند، برخوردار بود. در یکی از پیام‌های گذشته خود پهلوی سوم انقلاب ۱۳۵۷ را "انقلاب سیاه" نامید. در پیام خود به مناسبت چهلمین سالروز انقلاب، پهلوی سوم از آن بعنوان "گزینه ۵۷، آوردگاه ۵۷" و "بحران ۵۷" یاد نمود، این در حالی بود که پدر خود او در پیام ۱۵ آبان ۱۳۵۷ خود به ملت اعلام کرد، «شما ملت ایران علیه ظلم و فساد بپا خواستید. انقلاب ایران نمی‌تواند مورد تائید من بعنوان پادشاه ایران و بعنوان یک فرد ایرانی نباشد.» محمد رضا شاه همچنین در همان پیام گفت، «من صدای انقلاب شما را شنیدم»، ولی ظاهرا فرزند او هنوز نشنیده است.

پهلوی سوم حتی غیر مستقیم ادعا کرد که در دوران پدر او مردم ایران لیاقت دموکراسی را نداشتند. او در یک مصاحبه چنین گفت: «پدرم بر این باور بود که باید ابتدا به مردم تا حدی آموزش دهد تا دموکراسی امکان پذیر شود. ابتدا باید جامعه مدنی ایجاد کند.» همین سخنان نشان از دانش سطحی پهلوی سوم، و دروغ بافی برای توجیه دیکتاتوری پدر خود است. محمد رضا شاه ۳۳ سال حکومت کرده بود، ولی در اسفند ۱۳۵۳ همان دو حزب قلابی ایران نوین و مردم را هم تحمل نکرد، و بساط آنها را جمع کرد، چون لابد می‌خواست تازه آموزش مردم را آغاز کند. پهلوی سوم حتی معنی جامعه مدنی را نیز نمی‌داند، چون این جامعه را مردم می‌سازند، نه یک دیکتاتور مطلق. از همه بدتر ادعای پهلوی سوم در رابطه با زندانی نمودن فعالان سیاسی توسط پدر او است. او ادعا نمود

که «بسیاری از انقلابی‌های پشیمان شده آن موقع نزد من می‌آیند و می‌گویند، بهتر بود پدرت ما را بازداشت می‌کرد و اعدام.» دروغ از این بزرگتر گفتن سخت است.

◄ دوم: یک انسان دموکرات واقعی با صراحت نظام سیاسی مورد قبول خودرا اعلام می‌کند، ولی پهلوی سوم بارها درباره این موضوع متناقض صحبت نموده است. او یکروز خودرا پادشاه اعلام می‌کند، روزی دیگر یک فرد عادی. روزی می‌گوید هم مشروطه سلطنتی می‌تواند برای ایران قابل قبول باشد، و هم نظام جمهوری، ولی بعد به سرعت اضافه می‌کند که «آیا وجود یک نهاد فرامسلکی و غیر سیاسی بعنوان یک "سمبل وحدت کشور" همچنان برای مملکت ضروری است یا نیست؟» که کلمات کلیدی طرفداران سلطنت است که همیشه ادعا دارند که پادشاه "مظهر وحدت کشور" است. اینکه چرا یک رئیس جمهوری بطور دموکراتیک انتخاب شده در یک نظام دموکراتیک نمیتواند چنین سمبلی باشد، بماند.

در مصاحبه دیگر پهلوی سوم باردیگر علاقه خود را به پادشاه شدن ابراز کرد. در سال ۲۰۱۲ از او پرسیده شد که آیا هنوز هم سلطنت را نظام حکومتی مناسبی برای ایران می‌داند، که او در پاسخ گفت: «بله شخص شاه مهم است زیرا ایران کشوری چند قومیتی است که به شخصیتی بی طرف برای وحدت نیاز دارد. در دیگر کشورهایی هم که جامعه یکدست ندارند سلطنت توانسته نقش ثبات دهنده‌ای داشته باشد» و بعد برای نمونه اسپانیای بعد از فرانکو را مثال زد. پهلوی سوم البته نگفت که بعد از مرگ ژنرال فرانکو و پادشاه شدن خوان کارلوس انتخابات آزاد برگزار شد و ایشان فقط سلطنت کردند، و دیکتاتور مطلق مثل پدر او نبودند، که خود او هم همان خصوصیات دیکتاتوری را گاهی عیان می‌کند.

پهلوی سوم گاهی (دقیقه ۱۷:۱۲) می‌خواهد یا پادشاه و یا رئیس جمهور شود و می‌گوید: «اگر بعد از سرنگونی بهتر از من آدمی برای اداره امور مملکت پیدا نمی‌کنید بیایید بگویید بیا بشو رئیس جمهور. من هم کاندیداش می‌شوم. اگر بگویید اکثریت ما پادشاهی می‌خواهیم، شما همانجا باش به عنوان یک سمبل.» پهلوی سوم چهار ماه بعد از آن مصاحبه در جای دیگر)دقیقه ۸:۲۷) می‌گوید: «من نه دغدغه حکومت دارم و نه قدرت؛ در این سنی هم که رسیده ام، بهترین نقشی هم که می‌توانم برای هموطنانم ایفا کنم نقش مشورتی و نصیحتی است»، چیزی که با حرف قبلی او در تضاد است.

پهلوی سوم یکجا (دقیقه ۳:۵۸) می‌گوید «پادشاهی به هزار و یک دلیل بهتر است» و در جایی دیگربا صراحت تمام می‌گوید،«نظام پادشاهی از جمهوری بهتر است.» در جایی دیگر با خشم نقش یک پادشاه سمبولیک و غیر مداخله گر را رد می‌کند، ولی باز در جایی دیگر (دقیقه ۱۷:۴۰) پادشاه نمادین را قبول می‌کند و می‌گوید که مداخله پادشاه را سبب خراب شدن شرایط کشور و نوعی استبداد می‌داند. بطور اصولی این بالا پایین رفتن فکری چیزی نیست مگر عدم ثبات فکری و عدم درک شرایط سیاسی، چه در داخل کشور و چه در خارج. ولی ظاهرا دلیل دیگری نیز برای آن وجود دارد که از قرار زیر است.

بر طبق آنچه که آقای انصاری، دستیار نزدیک پهلوی سوم در گذشته و پسر خاله مادر ایشان اعلام کرده، محمد رضا شاه ثروتی نزدیک به ۴۰ میلیارد دلار را برای پهلوی سوم باقی گذاشت، ولی او فقط در صورتی به این ثروت دست خواهد یافت که پادشاه ایران شود. بنا بر این اگر پهلوی سوم کاملا از پادشاه شدن چشم پوشی کند، به آن ثروت

عظیم دست نخواهد یافت، و اگر اعلام کند که هدفش بازگرداندن سلطنت به ایران است تعداد زیادی از طرفداران خودرا از دست خواهد داد.

اصولا، پهلوی سوم قادر به درک دو نکته ساده نیست. یکی این نکته است که ادعای او درباره قرار داشتن او "در بالا و ورای جریانات و عقاید" که اخیراً هم چند بار تکرار کرده است هم بی اساس است، و هم بی معنی، چرا که پهلوی سوم ستون خیمه سلطنت طلبان است. بدون او سلطنت طلبان اگر بخواهند به قانون اساسی منسوخ شده قبل از انقلاب استناد کنند، کسی دیگری را برای پادشاهی ندارند چون فرزند ذکوری از محمد رضا شاه باقی نمانده است. نکته دوم این است که اصولا مداخله پهلوی سوم در سیاست اظهار نظر، و موضع گیری او در تضاد کامل با ادعای هرچند وقت یکبار او است که می‌خواهد پادشاهی نمادین باشد. چنین پادشاهی درباره مسائل سیاسی موضع گیری نمی‌کند.

◄ سوم: هنوز که او به قدرت نرسیده، برای دیگران خط و نشان می‌کشد و می‌گوید (دقیقه ۳۲:۳۱) که رادیو فردا و صدای آمریکا باید "پاکسازی" شوند، که مقصود بیرون ریختن تمامی مخالفان او است بخصوص آنهایی که شهرت به اصلاح طلب بودن دارند. این در حالی است که، همانطور که در مقدمه این مقاله ذکر شد، خانم ستاره درخشش مدیر بخش فارسی صدای آمریکا بلافاصله پس از انتخاب آقای ترامپ و حتی قبل از آغاز ریاست جمهوری ایشان جهت برنامه‌های صدای آمریکا را بطور ۱۸۰ درجه‌ای تغییر داد، و دیگر هیچکس که کوچکترین ارتباطی با اصلاح طلبان و دیگر گروه‌های سیاسی داخل کشور داشته باشد در این برنامه نه شرکت داده می‌شود، و نه کار می‌کند.

در یک برنامه تلویزیون سلطنت طلب "من و تو" (در زمان ۱:۱۳:۱۲) پهلوی سوم اعلام می‌کند که وقتی به قدرت رسید تصفیه مدیران جمهوری اسلامی شامل نه تنها شامل مدیران اصلی و بالایی، بلکه مدیران رده میانه نیز خواهد شد. هنوز که پهلوی سوم به قدرت نرسیده، و تمامی دستگاه تبلیغاتی عظیم فارسی دولت آمریکا، تلویزیون‌های لوس انجلسی و ایران اینترنشنال، "من و تو" و نوریزاده، به علاوه ده‌ها وبسایت در کنترل هواداران او است، برای مخالفان خود در خارج از کشور خط و نشان می‌کشد، و از تصفیه‌های گسترده در ایران پس از رسیدن به قدرت صحبت می‌کند. گویی او هیچ تصوری راجع به اداره یک کشور بزرگ و پیچیده با جمعیت ۸۳ میلیونی ندارد، و تصور می‌کند که جمع قلیل هواداران او قادر خواهد بود که ایران را اداره کنند، و هواداران جمهوری اسلامی در داخل کشور کوچکترین مقاومتی در برابر تصفیه‌های اینچنینی نخواهند کرد. باید به پهلوی سوم نتایج اینچنین تصفیه‌هایی که آمریکا پس از اشغال عراق انجام داد را یادآوری نمود. مضحک این جاست که پهلوی سوم، در عین اینگونه خط و نشان کشیدن ها، ادعا کرده است که بسیاری از افسران سپاه با او در ارتباط هستند و از شرایط داخل کشور به او خبر می‌دهند، و لابد همان‌ها بعد از به قدرت رسیدن او شامل تصفیه‌های او خواهند شد.

ثروت و شرایط مالی

به دلیل فساد غیر قابل انکار خاندان پهلوی، که حتی امیر اسد الله علم، نزدیکترین فرد به شاه در خاطرات خود بدان اذعان دارد، ثروت، شرایط اقتصادی، و منابع مالی پهلوی سوم دارای اهمیت بسیار زیادی هستند.

در گزارشی که روزنامه نیویورک تایمز در ۱۰ ژانویه ۱۹۷۹ منتشر نمود گفته شد که ثروت شاه دستکم یک میلیارد دلار، و احتمالا خیلی بیشتر بود. نیویورک تایمز گزارش داد که در دو سال پایانی حکومت پهلوی بین دو

میلیارد تا چهار میلیارد دلار از ایران به آمریکا منتقل شده بود که بخش بزرگ آن متعلق به خاندان سلطنتی بود. خوانندگان گرامی توجه کنند که یک میلیارد دلار در سال ۱۹۷۹ معادل حدود سه میلیارد و ۶۴۰ میلیون دلار در حال حاضر است. نیویورک تایمز همچنین خاطر نشان ساخت که در آن دوران بودجه سالانه ایران بندی درباره بودجه برای "رهبری عالیقدر کشور، " یعنی محمد رضا شاه داشت، و بعنوان مثال در بودجه ۱۹۷۷-۱۹۷۶ این رقم ۴۳ میلیون، معادل کمی بیشتر از ۱۸۲ میلیون دلار کنونی، بود. به علاوه، در همان بودجه یک میلیارد دلار دیگر نیز در اختیار محمد رضا شاه بود تا هر طور که صلاح می‌داند هزینه کند. نیویورک تایمز همچنین از لیستی نقل قول نمود که در پاییز ۱۹۷۸، در اوج انقلاب منتشر شده بود که بر طبق آن خاندان پهلوی سهامداران عمده در ۱۷ بانک و شرکت‌های بیمه، ۲۵ کارخانه فلزات، از جمله فولاد، ۸ شرکت معادن، ۱۰ شرکت مواد ساختمانی از جمله ۲۵ درصد بزرگترین شرکت تولید سیمان، ۴۵ شرکت ساختمان سازی، ۴۳ شرکت مواد غذائی، و ۲۶ شرکت بازرگانی دیگر بودند.

در گزارشی که روزنامه کریسچین ساینس مانیتور در ۲۳ آوریل ۱۹۸۰ درباره ثروت شاه منتشر نمود، ارقام مختلفی ذکر شدند که از ۵۰ میلیون دلار تا یک میلیارد دلار بودند. این روزنامه ولی خاطر نشان نمود که محمد رضا شاه با دیوید راکفلر، میلیاردر امریکایی و مدیر بانک چیس منهتن دوستی نزدیک داشت، و باید دید آیا پول پنهانی در آن بانک دارد یا خیر. ولی یک سخنگوی آن بانک در آن زمان گفت که دولت ایران [بعد از انقلاب] اسنادی به بانک داده است که نشان می‌دهد شاه حدود ۲ میلیون دلار در آن بانک پول داشته است. لازم به یادآوری است که به دلیل لابیگری راکفلر و هنری کیسینجر بود که آمریکا در پاییز ۱۹۷۹ اجازه ورود به این کشور را به محمد رضا شاه و خانواده او داد، که منجر به بحران گروگان گیری شد. (ویکیلیکس اسناد کوشش‌ها و فشارهای راکفلر و کیسینجر بر دولت آقای جیمی کارتر در سال ۱۹۷۹ برای آوردن شاه به آمریکا را منتشر نمود(. دولت بعد از انقلاب شاه را برای بازگشت ۵۶ میلیارد دلار و خواهر او اشرف پهلوی را برای ۳ میلیارد دلار در دادگاه‌های آمریکا تحت تعقیب قرار داد، که به جایی نرسید.

، The Shah`s Last Ride) "در کتاب خود "آخرین سفر شاه (William Shawcross) آقای ویلیام شاکراس به اسنادی اشاره می‌کند که کارمندان بانک مرکزی در پاییز ۱۹۷۸ (۱۳۵۷) منتشر کرده بودند که بر ،(صفحه ۱۸ طبق آن دو خواهرزاده شاه ۲,۴ میلیارد دلار از ایران خارج کرده بودند.

معتقد است که ثروت شاه در زمان خروج از ایران The Shah "دکتر عباس میلانی، نویسنده کتاب "شاه می‌توانست تا یک میلیارد دلار باشد. ایشان به به گزارش سفارت بریتانیا در تهران از بانک‌های سوئیس اشاره می‌کند که بر طبق آن دو خواهر شاه، شمس و اشرف پهلوی، به ترتیب یک و سه میلیارد دلار پول از ایران خارج کردند، و بنا بر نتیجه می‌گیرد که ثروت شاه می‌توانسته حدود یک میلیارد دلار باشد.

محمد رضا شاه ذکر شده است که زمانی که او پس از Wikipedia هم چنین لازم به یادآوری است که در صفحه خروج از آمریکا در جزیره باهاماس اقامت داشت، پیشنهاد کرد که کل جزیره را به مبلغ ۴۲۵ میلیون دلار خریداری کند، ولی این پیشنهاد بر این اساس که ارزش جزیره بسیار بیشتر از قیمت پیشنهاد شده بود، رد شد. ولی

هیچگونه منبعی برای این ادعا ذکر نمی‌کند. هم دکتر میلانی و هم آقای انصاری هر دو اظهار داشته‌اند Wikipedia که خاندان پهلوی در اسپانیا دارای املاک وسیعی بودند که ارزش آنها، دستکم برای نگارنده، روشن نبود و نیست.

پس از انقلاب زمانی که شاه برای معالجه سرطان خود به نیویورک رفت، در یک مصاحبه با خشم ادعای ثروت میلیارد دلاری خودرا رد نمود، و اعلام کرد که ثروت اوحداکثر ۱۰۰ میلیون دلار است، که چیزی نزدیک به ۳۴۰ میلیون دلار در حال حاضر است. همچنین لازم به یادآوری است که اخیراً ثروت خانم فرح پهلوی حدود ۱۰۰ میلیون دلار برآورد شد.

در مصاحبه با رادیو فردا **در** ۲ فروردین ۱۳۹۱ خبرنگار خطاب به پهلوی سوم می‌گوید: «شما گفتگوهای زیادی راجع به دیدگاه‌ها و فعالیت‌های سیاسی تان انجام داده اید. ما در این گفتگو می‌خواهیم راجع به خود شما، شخص شما با شما صحبت کنیم و احتمالا پرسش‌هایی را مطرح می‌کنیم که برای شما غیر عادی است و این گفتگو را کمی خصوصی تر از گفتگوهای معمولی می‌کند که شما تا بحال انجام داده اید. بعنوان اولین سوال می‌خواستم از شما بپرسم شغل شما چیست آقای پهلوی؟» پهلوی سوم پاسخ می‌دهد: «از زمانی که پدرم فوت شدند و من وارد صحنه سیاسی اپوزیسیون ایران به نظام جمهوری اسلامی شدم، الان بیش از ۳۰ سال می‌گذرد. اسمش را نمیتوان شغل گذاشت، بلکه یک وظیفه عمری برای نجات کشورم از این وضعیت و رسیدن به آزادی و برابری کامل است. برای رسیدن به آن آزادی که هم میهنانم واقعا مستحق آنند و مسلما خیلی بیشتر تر از وضعیتی که الان با آن درگیرند. در واقع شغل من مبارزه سیاسی برای آزادی بوده است در این سال ها.»

خبرنگار می‌پرسد: «برای این شغل که درآمدی ندارید؟ منظور من این است که درامدتان از چه محلی بدست می‌اید؟» پهلوی سوم پاسخ می‌دهد: «نه خوب، درآمدی ندارد. به هر حال آدم هر کاری که بتواند بکند در حد توانش انجام می‌دهد. من خوشبختانه با کمک خانواده‌ام توانسته‌ام زندگی‌ام را بگذرانم. برای اینکه بتوانم تمام وقتم را برای زندگی سیاسی اختصاص دهم.»

خبرنگار سپس می‌پرسد: «یعنی همسرتان شاغل هستند؟» " پهلوی سوم پاسخ می‌دهد: «خیر. همسر من البته مدتی کار می‌کرد. ولی بطور کلی خیر. ما الان فقط در حال مبارزه هستیم و بیشتر هزینه‌ها را با کمک هم میهنانی که از نظر هزینه‌ای در این مسیر کمک می‌کنند، و خانواده خودم بخصوص مادر خودم که تا بحال من را کمک کرده‌اند تا بتوانم تمام وقت به این کار بپردازم.»

به عبارت دیگر، پهلوی سوم ادعا می‌کند که دارای هیچگونه ثروت قابل توجهی نیست، و خرج خود و خانواده با کمک خانم فرح پهلوی و مردم خیر تامین می‌شود. این قابل باور نیست. در عین حال حتی ابراز چنین ادعایی عجیب است، چون پر واضح است که کمتر کسی آنرا باور می‌کند، و در نتیجه این ادعا را نشانی می‌داند از عدم صداقت پهلوی سوم. یادآوری می‌شود که چند سال پیش وقتی خانم مسیح علی نژاد با پهلوی سوم مصاحبه نمود و درباره درامد او از او پرسید، پهلوی سوم پاسخ داد که در کار تجارت با یک عده شرکا است و مخارج زندگی را از این راه تامین می‌کند.

با اینحال، پهلوی سوم در مصاحبه‌ای اعلام نمود که پدر او ۶۲ میلیون دلار از ایران خارج نمود. این مبلغ با تمامی آنچه که دیگران برآورد کرده‌اند کاملا در تضاد است، ولی چون هدف روشنگری منصفانه است، در اینجا این ادعا هم ذکر می‌شود.

کلام پایانی

این مقاله پژوهشی دو هدف کلی را دنبال نمود:

- هدف اول قرار دادن کارنامه پهلوی سوم در طول ۴۰ سال گذشته در معرض نگاه و قضاوت عمومی بر اساس ده‌ها منبع و اسناد معتبر بود.
- هدف دوم نشان دادن این موضوع بود که قصد اصلی و واقعی پهلوی سوم احیای دوباره سلطنت در ایران است، ولی چون او دارای هیچگونه پایگاه اجتماعی مهمی چه در داخل ایران و چه حتی در میان ایرانیان خارج از کشور نیست، هدف خودرا با کمک دولت‌های خارجی، از جمله جناح راست افراطی آمریکا که در حال حاضر در قدرت است، و همچنین عربستان و اسرائیل دنبال می‌کند.

صفحه فیسبوک نگارنده

لینک مطلب در تریبون زمانه